

این سخن‌رانی در نوزدهمین کنفرانس «بنیاد پژوهش‌های زنان ایران» در برکلی، آمریکا، در سال ۲۰۰۹ ارائه شد. متن کامل سخن‌رانی با توافق ناصر مهاجر عزیز این جا درج می‌گردد.

* * *

کجا را که صلاح می‌داند به این کار تخصص دهد.» (۳) گزینش زمین برهوتی به پهنای صد و سی و درازی دویست متر در خاتون‌آباد، در کناره‌ی جاده‌ی خراسان، در پانزده شانزده کیلومتری تهران، که گویا در گذشته‌های دور نیز گورستان بود، بی حکمت نبود و توجیه شرعی داشت. (۴) پس از ایجاد بهشتیه‌ی یهودی‌ها در سال ۱۳۱۵ (۵)، برپایی گورستان ارمنی‌ها و سپس گورستان هندی‌ها - که شماری از تفنگ‌داران هندی ارتش انگلستان را در دو جنگ جهانی اول و دوم در خود جای داده است - (۶) این ناحیه مرکز گورستان نامسلمانان شد؛ همه‌ی آنان که بیرون از امت مسلمانند و در زمرة «کفار». به نگاه سران و گردانندگان جمهوری اسلامی، کمونیست‌ها که نمی‌بایست در گورستان مسلمین به خاک سپرده شوند، می‌بایست در چنین «کفرآباد»ها، «لعنت‌آباد»ها و «پرت‌آباد»ها جای گیرند، در کافرستان!

۳

به دقت دانسته نیست نخستین کسانی که در این زمین برهوت به خاک داده شدند، کیستند. اما به یقین می‌دانیم، این گورستان پیش از سرکوبی راه‌پیمایی سی‌ام خرداد ۱۳۶۰ که دست‌آویزی گشت برای اجرای برنامه‌ی حمله‌ی نهایی به «گروه‌های بالفعل متخاصم»، باز گشوده شد. (۷) نیز می‌دانیم شماری از اولین کسانی را که در سحرگاه سی و یکم خرداد به جوخه‌ی اعدام سپردند، در خاوران خاک کردند. پیکر تیرباران شده‌ی شماری دیگر از آنان را نیز پس از آن که به دست خانواده‌هایشان در بهشت زهرا به خاک سپرده شد، نیمه شبان ربودند و به «گورستان کفار» بردند. اینان از مبارزان سرشناس بودند، که به دروغ از «عاملان درگیری سی‌ام خرداد» شناسانده شدند و این در حالی بود، که از مدت‌ها پیش به بند بودند و در رنج و شکنج. (۸) یادداشت رسمی «سازمان بهشت زهرا»ی شهرداری تهران به «دادستان محترم تهران»، نشان‌گر اراده‌ی حاکمان در جداسازی مومنان از کافران و خاک‌سپاری بی‌خدایان در «لعنت‌آبادی»ست، که طرح‌اش در همان نشست مشورتی نخست وزیر رجایی با شماری از وزیران و مشاورانش در سیزدهم خرداد ۱۳۶۰ تصویب شد: «چون برابرنامه‌ی شماره‌ی ۳۰/۱۳۱۸۰ مورخ ششم تیر ۶۰ و ۳۰/۱۳۱۸۰ مورخ نهم تیر ۶۰ که فتوکپی آن‌ها ضمیمه است، مقرر شده که افراد زیر: منوچهر اویسی، علی رضا رحمانی، قسم گلشن، محسن فاضل، سعید سلطان‌پور معدومین اخیر و تقی شهم که در تاریخ ششم مرداد ۵۹ به خاک سپرده شده، باید نبش قبر گردند و در گورستان

مادران خاوران در معنای عام کلمه، به زنان مبارزی گفته می‌شود که فرزندان و همسران‌شان به فرمان رهبران جمهوری اسلامی و به دست پایوران این نظام، کشته شده‌اند؛ در دهه‌ی شصت خورشیدی! مادران خاوران در معنای خاص کلمه، زنان مبارزی را در بر می‌گیرد که پسران، همسران و پدران چپ‌گرای‌شان در گشتار بزرگ زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ اعدام شدند. پسوند خاوران بدان سبب به نام مادران افزوده شده که فرزندان، همسران و شوهران این زنان در تکه‌زمینی در کناره‌ی جاده‌ی خاوران، در مسیر تهران سمنان - مشهد، آرمیده‌اند. (۱)

۲

پس از این که بازوهای سرکوب‌گر جمهوری اسلامی در پیروی از فرمان آیت‌الله خمینی، برنامه‌ی حمله‌ی نهایی به مخالفان «نظام» را ریختند و بر آن شدند در نخستین گام «گروه‌های متخاصم بالفعل» را از میان بردارند (حزب دموکرات کردستان، کومه‌له، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه‌ی کارگر، سازمان چریک‌های فدایی خلق - اقلیت و...) و سپس «گروه‌های متخاصم بالقوه» را نابود کنند (سازمان مجاهدین خلق ایران، چریک‌های فدایی مستقل، رزمندگان، آرمان مستضعفین، راه کارگر و...) و بدین سان نظام واپس‌گرای‌شان را از خطر برافتادن برهاند، برای هزارها هزار «ملحد»، «مرتد» و «کافر»ی که بایست سر به نیست می‌شدند، به تدارک گورستانی برآمدند. (۲) جمع‌بست نشست مشورتی نخست وزیر وقت، محمد علی رجایی، با شماری از وزیرانش، نیز شهردار تهران و چند تنی از کارشناسان شهرسازی، که در روز سیزدهم خرداد ۱۳۶۰ برگزار شد، چنین بود:

«حدود یک سوم وقت جلسه به این موضوع اختصاص می‌یابد، که گورستان جداگانه‌ای برای کافران احداث شود. یکی از محل‌هایی که پیشنهاد می‌شود، جنوب پادگان فرح آباد - که گورستان آرامنه و یهودیان در آن جا قرار دارد - بوده است. در آخر، تعیین محل گورستان به شهردار واگذار می‌شود که سریعاً (تاکید از ماست) هر

لامذهبان که باید به دستور جناب شهردار جدید تاسیس گردد، دفن شوند، لذا مراتب جهت اطلاع اعلام خواهش مند است دستور کتبی معمول فرمایید تا برابر مقررات اقدام شود. احمد پیرجانی مدیر عامل سازمان بهشت زهرا» (۹)

ناگفته نماند که پیش از نبش قبر تقی شهرام، بارها سنگ مزار او را در بهشت زهرا درهم شکسته و ویران ساخته بودند.

۴

از تیر ماه ۱۳۶۰ سیاست بگیر، ببند و بگش جمهوری اسلامی، شتابی سرسام آور گرفت. در پی زندانیان سیاسی دوره‌ی شاه بودند و از میان برداشتن هر «خطر بالقوه»! در این دوره، هزارها دختر و پسر جوان را به اتهام هواداری از این یا آن گروه سیاسی مخالف، داشتن اعلامیه و نشریه، سهراهی یا کارد موکت‌بری اعدام کردند. از باز پس دادن پیکر آن‌ها به خانواده‌هاشان نیز سر باز زدند و در پنهان آن‌ها را به خاک دادند: مجاهدین و دیگر مسلمان‌های محارب را در بهشت زهرا و بیش تر چپ‌گراها را در خاوران. حتا بر خود واجب نمی‌دانستند، خبر اعدام و داده‌های اولیه‌ی مربوط به اعدام شدگان را به خانواده‌هاشان اعلام کنند.

«خانواده‌ها برای دریافت خبری، پشت در زندان جمع می‌شدند. این اجتماعات... به مرکزی برای بازگویی اخبار، غم‌ها و هراس‌ها تبدیل شده بود. اجتماعاتی که بیش‌ترین افراد آن زن بودند. بیش‌تر، مادرها، خواهرها و همسران... آنان از ساعت شش صبح در محل سابق لونا پارک و یا زندان قصر و گوهردشت جمع می‌شدند... اخبار وحشت‌ناک اعدام‌ها را رد و بدل می‌کردند. بعضی... گریه و زاری می‌کردند. هنوز دفتر و دستکی برای بررسی خواسته‌های خانواده‌ها بنا نشده بود. تنها خبرهایی که گاه از زندان می‌آمد، وصیت‌نامه‌هایی بود که به خانواده‌ها داده می‌شد. احساس عجیبی بود. درد، هراس و نگرانی و باز هم نگرانی. هنگام ظهر، همه بی هیچ نتیجه‌ای، چون کاروانی شکست خورده راهی خانه‌های خود می‌شدند، تا فردا دوباره از نو آغاز کنند. آغازی که پایانی نداشت...» (۱۰) در این راه، پیوندی که میان خانواده‌ها پیدا شد، اعتماد و اطمینانی که در سخت‌ترین وضعیت‌ها به وجود آمد، درد مشترک و هم‌دردی و هم‌یاری‌یی که در پی آن پدیدار گشت - از جمله دست‌گیری از خانواده‌هایی، که به خاطر بازداشت یا مرگ نان‌آورشان در تنگ‌دستی به سر می‌بردند - رشته‌های اُنس و اُلُفتی را در هم بافت، که به سادگی گسستنی نبود.

در اول آبان ۱۳۶۰، یدالله سپهر را که به جرم ایمان به دیانت بهایی در زندان اوین تیرباران کرده بودند نیز در خاوران به خاک دادند. (۱۱) و این پیش‌زمینه‌ای شد برای به خاک دادن هشت تن از اعضای تیرباران شده‌ی محفل ملی دوم بهایی در ششم دی ماه و هفت تن از جان‌باختگان محفل تهران در سیزدهم دی ۱۳۶۰. (۱۲) پس از بستن و سپس در هم شکستن گلستان جاوید تهران در پایانه‌ی سال ۶۰، قسمت شمال غربی خاوران را به بهاییان اختصاص دادند؛ چه آن‌هایی را که به امر بلندپایگان جمهوری اسلامی سر به نیست می‌کردند و چه آن‌ها که به مرگ طبیعی چشم بر جهان فرو می‌بندند! (۱۳)

از سال ۶۲، که گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی «متخاصم بالقوه» نیز زیر ضرب بازوهای سرکوب‌گر حکومت قرار گرفتند، (۱۴) گر چه موج اعدام‌ها کمی فرو نشست، اما باز نایستاد. در این دوره

هم اعدام شدگان چپ‌گرا را به همان ترتیب پیشین در خاوران به خاک می‌دادند؛ در گورستانی که همانندی‌ای با هیچ گورستان دیگری نداشت. زمین خاکی‌ای که تاکید داشتند آب به آن نرسانند، از سرسبزی‌اش پیش‌گیری کنند و گورهایش را گم! با این حال، خانواده‌ها از هر مجالی سود می‌جستند، گل و گیاهی بر جایی می‌نشاندند، آبی بر خاک می‌ریختند و گاه «... سنگ قبرهای نمادین و فرضی در جاهایی نصب کرده‌اند. و دو سه سنگ قبر هم هست، که می‌گویند کسانی که آن‌ها را آن‌جا گذاشته‌اند، به نحوی اطمینان حاصل کرده‌اند که اعدامی مورد نظرشان آن‌جا مدفون شده است. غیر از این چند سنگ قبر، چند بوته گل و درختی هم ممکن است دیده شود که معمولاً پس از مدتی به علت مشکل آب‌یاری... خشک می‌شود.» (۱۵) در این دوره اما، خانواده‌ها برای تأمین برخی حقوق اولیه‌ی دل‌بندان زندانی‌شان، بیش و کم دسته‌جمعی به سازمان زندان‌ها، سازمان بازرسی کل کشور، دفتر آیت‌الله حسین علی منتظری، شورای عالی قضایی، دفاترهای صلیب سرخ و ملل متحد در تهران سر زدند. در این زمینه، جعفر بهکیش به نکته‌ی مهمی توجه داده است:

«در (جمهوری اسلامی) ایران، به دلیل بی قانونی و عقب مانده بودن سیستم قضایی، زندانی از هیچ حقوقی برخوردار نیست و بر خلاف کشورهای دارای سیستم قضایی مُدرن، نه از وکیل مدافع خبری هست، نه زندانی در مکان مشخصی نگه داشته می‌شود، نه زمان بازداشت وی مشخص و قانونی‌ست، نه جرم خود را می‌داند و نه می‌تواند از خود دفاع نماید» (بگذریم از این که از یازدهم سپتامبر به این سو و در جریان به اصطلاح «جنگ با ترور»، بسیاری از دست‌آورده‌های نظام قضایی مُدرن از سوی دستگاه بوش پایمال شده است). جعفر بهکیش ادامه می‌دهد: «لذا بسیاری از این وظایف به عهده‌ی خانواده‌های آن‌ها قرار می‌گیرد. خانواده‌ها باید برای مطلع شدن از پرونده، شخصا به زندان مراجعه نمایند. خانواده‌ها باید برای احقاق حقوق اولیه‌ی زندانی، برای داشتن غذا و پوشاک و فضای مناسب، حقوقی که اولیه‌ترین حقوق هر انسانی است، به هزار ترفند و تلاش متوسل گردند. ماهیت مبارزه‌ی خانواده‌های زندانیان سیاسی بسیار متفاوت از مبارزاتی‌ست، که بستگان آنان بدان دلیل در بند گرفتار آمده‌اند. این مبارزات برای آزادی یا بهره‌مند شدن زندانیان از حقوقی‌ست، که برای آنان در قوانین داخلی و یا کنوانسیون‌های بین‌المللی در نظر گرفته شده است. از این رو، این مبارزات در چهارچوب مبارزات برای رعایت حقوق بشر قرار می‌گیرد و یکی از برگ‌های زرین این مبارزات است.» (۱۶)

نقطه‌ی عطف این مبارزات، تیر ماه ۶۶ است. به هنگامی که زندانیان سیاسی گوهردشت «در اعتراض به شرایط بد بهداشتی و اعمال شکنجه‌های مختلف»، اعتصاب غذا کردند. (۱۷) شماری از خانواده‌های این زندانیان، که دل‌نگران حال فرزندان‌شان بودند، در هم‌بستگی با آنان و برای پژواک دادن خواست‌هاشان به جنب و جوش در آمدند. «آنان به مقامات مراجعه کردند و خواستند... به خواسته‌های زندانیان عمل شود...» (۱۸) یک ماه پس از این تاریخ، یعنی در شهریور ماه ۱۳۶۶ که خاویر پرز دوکونیار، گزارش‌گر ویژه‌ی کمیسیون حقوق بشر ملل متحد، به ایران می‌آید، حدود سیصد تن از خانواده‌های زندانیان سیاسی بر آن می‌شوند که به دیدار او بروند. اما نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی و در راس همه‌شان سپاه پاسداران، راه‌هایی را که به دفتر ملل متحد در تهران

وضع ارتش جمهوری اسلامی در جبهه‌های جنگ با عراق، سیر فزاینده‌ی عملیات مجاهدین خلق در منطقه‌ی مرزی و... زنگ خطری بود که صدایش را می‌شد از دوردست‌ها هم شنید. (۲۲) اعدام انوشیروان لطفی، عضو مشاور هیات سیاسی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)، هم‌راه با حجت محمدپور، عضو اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران، و حجت‌الله معبودی، از سازمان مجاهدین خلق ایران، در پنجم خرداد ماه و به خاک دادن آن‌ها در یک گور همگانی (۲۳) و نیز تیرباران سعید آذرنگ و کیومرث زرشناس، از کادرهای برجسته‌ی حزب توده، فرامرز صوفی، از اعضای فداییان (اکثریت)، رحیم هاتفی، از حزب کمونیست ایران، و سه تن دیگر از مبارزان در بند در بیست و نهم تیر ماه، پیش درآمد گشتار بزرگ بود. (۲۴)



۵

پذیرش قطع‌نامه‌ی ۵۹۸ ملل متحد از سوی جمهوری اسلامی در بیست و هفتم تیر ماه ۱۳۶۷ و برقراری آتش بس میان دولت‌های حاکم بر ایران و عراق، به بهایی بسیار سنگین برای زندانیان سیاسی ایران تمام شد. بررسی موشکافانه‌ی واقعیت‌ها، جای تردید نمی‌گذارد که جمهوری اسلامی از پیش خود را آماده کرده بود، که «در صورت پیروز نشدن در جنگ و پذیرش صلح، خود را از شر زندانیان سیاسی مقاوم رها کند، تا در افق ناروشن پس از صلح و بازنگری بر رشته‌ای از مسایل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و حتا سیاست خارجی و در صورت روبرو شدن با وضعیتی بحرانی و پیش‌بینی نشده، غافل‌گیر نشوند و قافیه را نزنند.» (۲۵) این - همانی آتش بس با نوشیدن جام زهر در گفتار سی‌ام تیر آیت‌الله خمینی، اعتراف آشکار بنیان‌گذار و رهبر جمهوری اسلامی ایران به شکست در جنگ با صدام حسین بود، چشم پوشیدن از «صدر انقلاب برای فتح کربلا»، چون سکوی پُرش برای گسترش انقلاب اسلامی در منطقه هم‌چو پیش شرط بازآفرینی «ام القراء مسلمین» و پیاده کردن الگوی مدینه‌النبی!

۶

از نیمه‌ی دوم تیر ماه، ملاقات خانواده‌ها را با زندانیان سیاسی - عقیدتی در سراسر کشور قطع کردند؛ به بهانه‌های گوناگون از جمله عید قربان و جا به جا کردن بندها و... (۲۶) سوم مرداد، پنج روز پس از سخن‌رانی آیت‌الله خمینی و یک هفته پس از این که جمهوری اسلامی به صلح با دولت عراق تن داد، خبرگزاری‌های جهان اطلاع دادند که سازمان مجاهدین خلق ایران نیروی‌های نظامی خود را از داخل خاک عراق به مرزهای غرب ایران گسیل داشته، تا از آسفتگی و روحیه باختگی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی بهره جوید و «رژیم خمینی» را براندازد. این ماجراجویی نظامی، که از سوی مجاهدین «عملیات بزرگ فروغ جاویدان» نام گرفت و از سوی جمهوری اسلامی «عملیات مرصاد»، سه روز مسایل سیاسی کشور را در سایه قرار داد. در پایان آن سه روز درگیری، نیروهای مجاهدین به دست پاسداران جمهوری اسلامی درو شدند؛ ۱۲۶۳ رزمنده‌ی این سازمان جان‌شان را از دست دادند و شماری به اسارت نیروهای مسلح جمهوری اسلامی در آمدند.

منتهی می‌شد، مسدود می‌کنند. برخی از خانواده‌ها را مورد توهین و تهدید قرار می‌دهند، نمی‌گذارند آن‌ها دبیر کل ملل متحد را ببینند و دادخواست‌شان را به دست او برسانند. (۱۹) در فروردین ماه سال ۶۷، حدود چهار ماه پیش از گشتار بزرگ زندانیان سیاسی، هشتاد تن از خانواده‌ها نامه‌ای به کمیسیون حقوق بشر ملل متحد می‌نویسند که سزاوار یادآوری است:

«سال‌هاست عزیزان ما زندانی رژیم جمهوری اسلامی هستند. ما خانواده‌های زندانیان سیاسی بارها و بارها اعتراض خود را نسبت به اقدامات غیرقانونی و ضد انسانی قوه‌ی قضاییه و ارگان‌های ذیربط به صورت کتبی، شفاهی، مراجعات مکرر و... اعلام داشته‌ایم و تصور نمی‌رود که هیچ مسئول مملکتی اعتراضات، ضجه‌ها، التماس‌ها و فریادهای مظلومانه‌ی ما را نشنیده باشد و نداند که با عزیزان در بند ما در زندان‌های جمهوری اسلامی ایران چگونه رفتار می‌شود؟!... از نمونه‌های بارز قانون‌شکنی مسئولین، در بند نگه داشتن زندانیان پس از پایان محکومیت‌شان است. در حال حاضر، صدها زندانی ماه‌ها و سال‌هاست که محکومیت‌شان پایان یافته، اما هم‌چنان زندانی‌اند؛ آن هم زندان هم‌راه با شکنجه، آزار، فشار، بی‌غذایی، اهانت و... فقط به این دلیل که زندانیان حاضر به مصاحبه نمی‌شوند یا بر اعتقادات‌شان پای بندند و مسئولین در پاسخ به اعتراض خانواده‌ها به این استدلال قرون وسطایی بسنده می‌کنند که: "این زندانیان مثل نخود ناپزند و تا کاملاً پخته و نرم نشوند از دیگ بیرون نمی‌آیند" و چون شورای عالی قضایی نیز بر این بی‌داد صحنه می‌گذارد و هیچ‌گونه اقدامی جهت جلوگیری از این عمل ضد بشری به عمل نمی‌آورد، در نتیجه هر روز بر تعداد زندانیان که محکومیت‌شان پایان یافته، ولی هم‌چنان در زندان هستند، افزوده می‌گردد... ما یک بار دیگر اعتراض و نگرانی خود را از اعمال ضدبشری مسئولین و زندانیان‌های جمهوری اسلامی ایران، که در مورد زندانیان سیاسی اعمال می‌شود، ابراز می‌داریم... ما خواهان آزادی بی‌قید و شرط زندانیان سیاسی، به ویژه آنان که محکومیت‌شان پایان یافته، هستیم.» (۲۰)

دل‌نگرانی خانواده‌ها بی‌سبب نبود. افزایش تنش‌های اجتماعی که با بروز روحیه‌ی تهاجمی مردم توأم بود، پخش اخبار نگران‌کننده درباره‌ی زندان‌ها و امکان اعدام زندانیان سیاسی و عقیدتی (۲۱)، گسترش گُش‌ها و واکنش‌های بین‌المللی، وخامت بیش از پیش

این پیروزی و جوسازی پسین حکومت نسبت به «منافقین مسلح» و «محرابین کافر»، خانواده‌های زندانیان سیاسی را بیش از پیش دل‌نگران کرد. بازار گرم شایعه، دل‌نگرانی‌ها را دو چندان ساخت. به زودی پخش کردند، که حکومت می‌خواهد انتقام بگیرد و زندانیان سیاسی را از دم تیغ بگذرانند. این شایعه، خانواده‌ها را به تکاپو انداخت. به لونا پارک رفتند. روانه‌ی زندان‌ها شدند و به قصد تحصن در سر در مجلس شورای اسلامی، گرد آمدند. وقتی پاسداران آن‌ها را از آن جا پراکندند، خانواده‌ها به دادگستری رفتند؛ در بیست و ششم مرداد ماه. درباره‌ی این حرکت دسته جمعی گزارش شده است:

«در این روز، خانواده‌ها پس از چند ساعت تحصن و به واسطه‌ی عدم رسیدگی مسئولین دادگستری نسبت به درخواست‌های‌شان، یک بار دیگر از گروه‌های هر چه بیش‌تری از خانواده‌های زندانیان سیاسی دعوت می‌کنند که روز بعد نیز به تحصن اعتراضی خود ادامه دهند. روز پنج‌شنبه بیست و هفتم مرداد، از ساعت هشت صبح، با حضور هر چه گسترده‌تر خانواده‌های زندانیان سیاسی که جمعیتی بالغ بر ششصد نفر بوده و تمامی محوطه‌ی دادگستری و اطراف آن را پوشانده بودند، این تحصن با شکوه ادامه می‌یابد... تلاش فداکارانه و مستمر خانواده‌های رنج‌دیده‌ی زندانیان، که در طول روز با ورود به اتاق‌ها و قسمت‌های بی‌دادگاه رژیم اسلامی و طرح خواسته‌های خود می‌کوشیدند عوامل رژیم را تحت فشار قرار دهند، با بی‌اعتنایی این دستگاه عریض و طویل سرکوب مواجه گردید و با پایان ساعت کار اداری روز پنج‌شنبه، خانواده‌ها ناگزیر به تحصن خود در ساعت یازده خاتمه داده و یک بار دیگر از کلیه‌ی خویشاوندان زندانیان سیاسی دعوت می‌کنند که تحصن اعتراضی خود را تا حصول به خواسته‌های‌شان از روز شنبه بیست و نهم مرداد مجدداً از سر بگیرند.

از ساعت هشت صبح روز شنبه بیست و نهم مرداد ماه، بار دیگر محوطه‌ی جلوی در دادگستری و اطراف آن از جمعیت نگران خانواده‌های زندانیان، که خواستار ملاقات با جگرگوشه‌گان اسیرشان بودند، انباشته می‌شود. گروهی از خانواده‌ها به نمایندگی از جانب سایر متحصنین به داخل دادگستری می‌روند و پس از ساعتی سرانجام بجنوردی عضو شورای عالی قضایی در جمع متحصنین حاضر شده و خطاب به خانواده‌ها می‌گوید، که از یک تا دو هفته دیگر ملاقات زندانیان گوهردشت برقرار خواهد گردید؛ ولی کماکان ملاقات با زندانیان اوین تا اطلاع ثانوی ممنوع خواهد بود. پس از دریافت این خبر، خانواده‌ها... به تحصن سه روز خود خاتمه می‌بخشند...» (۲۷)

برنامه این بود که در دو هفته، پاک‌سازی زندان گوهردشت را به پایان رسانند و آن‌گاه سر وقت اوین و اوینیان روند. این برنامه را خانواده‌ها نمی‌دانستند، با این حال دل‌نگران زندانیان اوین بودند. به همین دلیل، پس از چند روزی به نخست‌وزیری سر زدند. باز فریب‌کارانه و به بهانه‌های واهی، آن‌ها را راهی خانه‌هاشان ساختند. حتا به شماری وعده‌ی «عفو عمومی» دادند. (۲۸) به آن دست از خانواده‌ها که می‌پنداشتند زندانیان به اعتصاب غذا دست زده‌اند و به این دلیل «ممنوع الملاقات» شده‌اند، می‌گفتند: «نه، نرسید. آن‌ها در اعتصاب نیستند. کاری کردیم، که دیگر هیچ‌وقت نتوانند اعتصاب کنند!» (۲۹) گر چه همه‌ی ملاقات‌ها را قطع کرده بودند، «با این حال، از خانواده‌ها پول و لباس دریافت می‌کردند. بعدها

معلوم شد، که... بخشی از زندانیانی که برای آن‌ها پول و لباس دریافت کرده بودند، جزو اعدامی‌ها بودند. (توجه داشته باشیم، که گرفتن پول از جانب دادستانی انقلاب چه امیدی در دل خانواده‌ها در آن شرایط ایجاد می‌کرد و چه ضربه و شوک عظیمی بر آن‌ها وارد آمد، زمانی که خبر اعدام زندانی‌شان را شنیدند)» (۳۰) در نخست‌وزیری به خانواده‌ی زندانیان چپ‌گرا گفته شد، که اگر زندانی‌شان «مجاهد نیست، نباید نگرانی داشته باشند... و این دروغ را در حالی می‌بافتند، که اعدام مجاهدین را به پایان رسانده بودند و سرگرم تدارک کشتن چپ‌گراها بودند.» (۳۱)

خانواده‌ها برای آگاهی از سرنوشت فرزندان، همسران، مادران و پدران‌شان و اعتراض به قطع ناگهانی ملاقات‌ها هر چه از دست‌شان بر می‌آمد، کردند: طومار نوشتند، امضاء جمع کردند، به بازرسی کل کشور رفتند. (۳۲) نیز نامه‌ی سرگشاده‌ای به پرز دکوئیار، دبیرکل ملل متحد، نوشتند و از او تقاضا کردند، که:

«... از نفوذ و اعتبار خود در مجامع بین‌المللی و شورای امنیت برای نجات جان هزاران زندانی سیاسی، که به جرم داشتن عقیده در سیاه‌چال‌های قرون وسطایی ایران، از شمال تا جنوب و از غرب تا شرق ایران، اسیر دژخیمان زشت سیرت رژیم هستند، استفاده نمایید. از ششم مرداد ۶۷ (بیست و هشتم جولای ۸۸) هم‌زمان با اعدام‌های دسته‌جمعی در زندان‌ها، مقامات دادستانی رژیم جمهوری اسلامی، ملاقات زندانیان و هر گونه تماس و ارتباط با خانواده‌های‌شان را قطع نموده است.

آقای دبیرکل ما از شما تقاضا داریم، که رژیم جمهوری اسلامی را وادار کنید تا هر چه زودتر:

۱- اعدام زندانیان را متوقف کند؛
۲- ملاقات و ارتباط زندانیان را با خانواده و خارج از زندان برقرار سازد؛

۳- زندانیانی را که سال‌هاست از پایان محکومیت‌شان می‌گذرد و جرمی غیر از این که حاضر نیستند در مصاحبه‌های تلویزیونی و مطبوعاتی شرکت کنند ندارند، آزاد سازد...» (۳۳)

خانواده‌ها به این نیز بسنده نکردند. شماری‌شان حتا به بیت آیت‌الله خمینی و آیت‌الله منتظری و آیت‌الله مرعشی نجفی رفتند. (۳۴) این همه به نوبه‌ی خود، زمینه‌ساز دخالت آیت‌الله منتظری شد و سه نامه‌ی اعتراضی وی به آیت‌الله خمینی. درون‌مایه‌ی این نامه‌ها، اما تا ماه‌ها از آگاهی همگانی پنهان ماند و مردم ندانستند، که شخص خمینی اندک زمانی پس از این که جام زهر به کام ریخت، در نهان و پنهان از چشم مردمان، به گشتار «ضد انقلاب و به خصوص منافقین» فرمان داد. (۳۵)

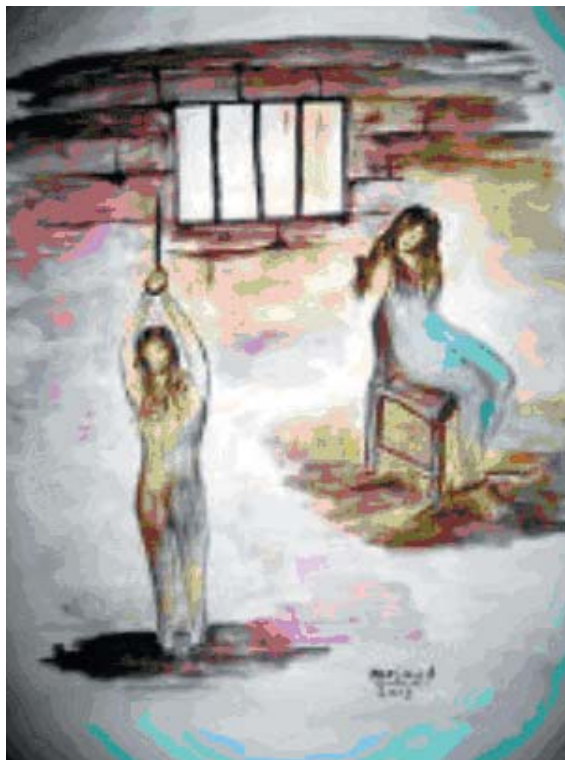
۷

نشانه‌هایی که این جا و آن جا رخ می‌نمود و نیز برخی خبرهایی که از درون به بیرون از حکومت درز می‌کرد، شماری از تشکل‌ها و رسانه‌های سیاسی را به این نتیجه رساند که فاجعه‌ای در راه است. «کار»، ماه‌نامه‌ی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (اقلیت)، در شماره‌ی مرداد ماه خود خبر داد: «طی یک ماه گذشته، دژخیمان جمهوری اسلامی موج جدیدی از اعدام‌های دسته‌جمعی را در زندان‌ها به راه انداخته‌اند. روز بیست و نهم تیر ماه، هفت تن از زندانیان سیاسی به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. حکم اعدام ده‌ها تن دیگر در بی‌دادگاه‌های رژیم به تایید رسیده. ملاقات زندانیان

سیاسی زندان‌های تهران با خانواده‌هایشان تا آخر مرداد لغو شده است و دژخیمان در پاسخ اعتراض خانواده‌های زندانیان سیاسی با وقاحت و بی‌شرمی عنوان کرده‌اند: مشغول پاک‌سازی زندان هستیم» (۳۶)

«نامه‌ی مردم»، ارگان مرکزی حزب توده ایران، نیز در اول شهریور در صفحه‌ی اول خود و زیر عنوان «منظور از خانه تکانی چیست؟»، نوشت: «زندان‌بانان جمهوری اسلامی ایران به خانواده‌هایی که اصرار دارند به ملاقات عزیزان دربند خود بروند، سخنانی بر زبان می‌آورند که بوی خون می‌دهد. مثلا می‌گویند: فعلا (ملاقات) ممکن نیست، داریم خانه تکانی می‌کنیم... جسسته و گریخته خبرهایی درز می‌کند، که در زندان‌ها فجایع خونینی می‌گذرد... سخنان موسوی اردبیلی در خطبه‌های نماز جمعه‌ی چهاردهم مرداد، این ظن را قوی‌تر می‌سازد... «اکنون قوه‌ی قضاییه تحت فشار افکار عمومی است و مردم از قوه‌ی قضاییه می‌پرسند، که چرا منافقین را محاکمه می‌کنند و چرا آن‌ها اعدام نمی‌شوند». روشن است، که موسوی اردبیلی جرات نمی‌کند بگوید که منظور او اعدام خودسرانه‌ی نه تنها مجاهدین، بلکه بسیاری از زندانیان سیاسی سر موضع است... رییس قوه‌ی قضاییه کشور با تکیه دروغین بر فشار افکار عمومی و مردم در واقع دارد برای اعدام‌های خودسرانه و به قول خودش بدون محاکمه و با توجیه اعدام‌ها و قتل‌های زیر شکنجه، که تاکنون به وقوع پیوسته، اما اعلام نشده است، زمینه‌سازی می‌کند. خطر اعدام قریب الوقوع کسانی که قرعه‌ی مرگ به نام‌شان اصابت کرده است، به ویژه همه‌ی خانواده‌های زندانیان سیاسی را در دلهره و نگرانی عمیقی فرو برده است...» (۳۷)

بر پایه‌ی چنین تحلیل و نگرشی‌ست،



که حزب توده هشدار می‌دهد: «... باید کارزار نجات زندانیان سیاسی کشور را به مثابه یکی از مهم‌ترین عرصه‌های مبارزه با رژیم ولایت فقیه تلقی کرد. تجربه نشان داده است، که مبارزه‌ی پی‌گیر می‌تواند رژیم را به عقب نشاند و لاقبل به توقف موج اعدام‌ها وادارد.» (۳۸)

روزنامه‌ی «انقلاب اسلامی در (هجرت)» نیز در هفته‌ی آخر شهریورماه فاش ساخت، که:

«بنا به خبر واصله در روزهای هفدهم و هجدهم اوت (بیست و ششم و بیست و هفتم مرداد ماه)، رژیم ددمنش خمینی با استفاده از فرصت، گروه انبوهی را اعدام کرده است. شایع است تعداد اعدام شدگان پانصد نفر بوده است. از اینان، سیصد تن هواداران مجاهدین خلق و بقیه از گروه‌های چپ بوده‌اند. آن چه تا این هنگام توانستیم محرز بگردانیم، این است که اعدام‌ها واقعیت دارد.» (۳۹)

همین روزنامه در نیمه‌ی دوم مهر ماه، «شمار اعدام شدگان (را

بالغ) بر دو هزار و پانصد نفر» گزارش می‌کند. (۴۰)

این واقعیت تلخ، این فاجعه که ابعادش بسی هولناک‌تر از آن بود که گمان برده می‌شد، اما تازه در روزهای آخر آبان و آغاز آذر است که برای خانواده‌های زندانیان سیاسی محرز می‌شود.

مادر ریاحی در این باره می‌گوید: «یه روز می‌رفتیم اوین، یه روز می‌رفتیم قزل‌حصار. می‌گفتند ملاقات ندارید. تا آخر آذر بود که ما همه‌مون رفتیم به اوین. به ما گفتند، شماره تلفن بدهید. گفتیم شماره تلفن که داده‌ایم. آن روز (تلفنی) به تمام خانواده‌ها خبر دادند، که بچه‌ها را اعدام کرده‌اند. تمام کمیته‌های هفده گانه تهران و سایل بچه‌ها را می‌دادند؛ قیامتی بر پا بود.» (۴۱)

بانو صابری نیز گواهی می‌دهد، که: «من بیست و هشتم آبان ماه ۶۷ دو تا ساک از وسایل شخصی شوهرم، توسط پدر شوهرم به دستم می‌رسد... من شکستن پشت پدران و مادران را به چشم می‌بینم. من بوی مرگ، عمق فاجعه، زمهریر برودت را در هوا حس می‌کنم. من شکستن دل‌ها را می‌شنوم.» (۴۲)

فریبا کاویانی هم می‌نویسد: «نه، نه! نمی‌خواستیم این حقیقت را باور کنیم. هنوز رسماً به من اعلام نشده بود. باید صبر می‌کردم. هر روز با خودم کلنجار می‌رفتم و میان واقعیت و سراب در شک و دو دلی دست و پا می‌زدم، تا سرانجام نوبت من هم رسید. از زندان اوین تلفن کردند، به منزل خواهر شوهرم و گفتند روز چهاردهم آذر، ساعت سه، یک نفر از مردان خانواده بیاید جلوی زندان. وقتی خبر را شنیدم، بلافاصله وسایلم را جمع کردم و با پسرم به تهران رفتم و بدین ترتیب نوبت من هم شد.» (۴۳)

جعفر بهکیش نیز تایید می‌کند، که: «... بی خبری خانواده‌ها تا آذر ماه تداوم یافت. در آذر ماه همان سال اسامی تعداد زیادی از زندانیان اعدام

شده به اطلاع خانواده‌های آن‌ها رسانده شد...» (۴۴)

به چه ترتیب؟ گزارشی را که راه کارگر در این باره داده، خانواده‌ها به شکل‌های گوناگون زیستند؛ با دردی جان‌کاه: «رژیم جنایت‌کار جمهوری اسلامی، که در طی چهار ماه گذشته هزاران نفر از زندانیان سیاسی مقاوم را به جوخه‌های اعدام سپرده است، طی ماه‌های اخیر از روش‌های جدیدی جهت (اعلام) خبر اعدام فرزندان پاک‌باخته به خانواده‌هایشان استفاده می‌کند... ابتدا با مراجعه به منزل زندانی اعدام شده، می‌گویند که مرد خانواده بیاید، با او کار داریم. سپس به وی آدرس کمیته یا نهاد مسلحی... (را) می‌دهند و می‌گویند، که شناسنامه‌ی فرد زندانی را بیاورید... بدون هم‌راه زن بیاید. پس از مراجعه به کمیته‌ی مزبور... می‌گویند، که زندانی شما اعدام شده، هیچ سر و صدا نکنید. حق برگزاری مراسم عزاداری در مسجد و پخش اطلاعیه‌ی خبر مرگ را نیز ندارید... ورقه‌ای که شامل مطالب فوق است، به عنوان تعهدنامه... داده و امضاء می‌گیرند. در رابطه با

محل دفن جنازه‌ی زندانیان طرفدار مجاهدین می‌گویند: قبرش در یکی از قطعات بهشت زهرا است، که بعد به شما خبرش را می‌دهیم. ساک زندانی را که شامل وسایل شخصی وی می‌باشد و به طور مرتبی چیده شده و حتا اتو زده‌اند، با چند صابون روی آن تحویل خانواده‌ی وی می‌دهند.» (۴۵)

و گفتنی است که بسیاری از مادران و همسران جان‌باختگان به رهنمودهای حکومتیان اعتنا نکردند. خود به کمیته و نهادهای اعلام شده رفتند؛ یا تنها و یا همراه با خویشان‌شان. آن‌ها با روحیه‌ای تعرضی و تهاجمی با مامورین روبرو شدند. از نفرین حاکمان درنگ‌داشتند و دشنام‌نثارشان کردند. از برپایی مراسم سوگواری برای جگرگوشگان‌شان نیز دست‌نکشیدند. «از صبح که بلند می‌شدی تا شب، یک‌سره به دیدار خانواده‌هایی می‌شتافتی که یک یا چند عزیز را در فاجعه از دست داده بودند. در آن روزها، حیران و سرگردان از این خانه به آن خانه می‌رفتی... می‌گفتند در آن روزهای شوم آذر ماه، گلی در مغازه‌ها باقی نمانده بود.» (۴۶)

۸

مادرها پس از آگاه شدن از واقعیت کُشتار بزرگ زندانیان سیاسی ایران، خبر را به خارج از کشور رساندند. ایرانیان تبعیدی نیز به فراخور موقعیت و امکانات‌شان کوشیدند خبر را بازتاب دهند و آن را در اختیار رسانه‌ها، عفو بین‌الملل، انجمن‌های حامی حقوق بشر و حزب‌های چپ‌گرا بگذارند. از این زمان است، که برنامه‌های اعتراضی علیه کُشتار زندانیان سیاسی عقیدتی ایران پا می‌گیرد و جامعه‌ی ایرانیان تبعیدی و مهاجر می‌کوشد با اعتصاب غذاها، بست‌نشینی‌ها، راه‌پیمایی‌ها و... خبر کُشتار بزرگ را به گوش جهانیان برساند. (۴۷) به این ترتیب، دیوار سکوتی که کار به دستان جمهوری اسلامی، از ریز و دُرشت، پیرامون جنایت بزرگ‌شان کشیده بودند، ترک برداشت و مساله در مهم‌ترین رسانه‌ها و نهادهای بین‌المللی بازتاب یافت.

۹

دیگر، فعالیت دسته‌جمعی خانواده‌ها مضمون تازه‌ای به خود گرفته بود. مادران و همسران برای آگاه شدن از علت اعدام عزیزان‌شان، تاریخ دقیق اعدام، محل خاک‌سپاری، گرفتن وصیت‌نامه، به دست آوردن ساک لوازم آن‌ها، در گروه‌های کوچک به اوین و گوهردشت رفتند، به دادستانی؛ به سراغ هر مقام موثر مملکتی. بی‌هوده بود؛ یا خیر نداشتند و یا اگر هم که داشتند، نم‌پس نمی‌دادند.

کشف یک گور دسته‌جمعی نزدیک به مُرده‌شوی‌خانه‌ی بهاییان نزدیک کانالی در انتهای قطعه‌ی اعدام شدگان پیش از تابستان ۶۷ و سپس کشف تعداد دیگری کانال (گور دسته‌جمعی) در قطعه‌ی جنوب غربی گورستان خاوران، معمای محل خاک‌سپاری بخشی از جان‌باختگان کُشتار تابستان ۶۷ را حل کرد. خانواده‌ها دریافتند، که همه‌ی اعدام شدگان چپ‌گرای کُشتار بزرگ، یا دست‌کم شمار زیادی از آنان در خاوران به خاک داده شده‌اند. و آن کشف‌های تکان‌دهنده، در حد زمانی جمعه هفدهم تیر ماه بود تا جمعه چهاردهم مرداد ۱۳۶۷. (۴۸) فروغ تاج‌بخش (مادر لطفی) کشف یکی از این گورهای دسته‌جمعی را چنین روایت می‌کند:

«... روز چهلم انوش شد. رفتیم و گل گذاشتیم. یک دفعه خواهر من گفت: ای وای، این دست چیه اون جا افتاده؟ برگشتیم و نگاه

کردیم و دیدیم بله دستی از خاک بیرون زده است. جوان‌ها را سطحی خاک کرده بودند. همه‌ی زن‌ها داد زدند. فردی با خودش دوربین آورده بود، تا دید شرایط این طوری شده و مادرها داد می‌زنند، عکس گرفت. خود من پیکر تعدادی از جوان‌ها را دیدم؛ جوانی که تیری در پیشانی‌اش زده شده بود. بعد سریع، ماشین گشت آمد. دوربین را قايم کردند. بعدها شنیدم، که یک روز صبح با پروژکتور آمده‌اند و عکس گرفته‌اند. اما سری اول مربوط به همان روز بود، که به دست کسانی که می‌خواستند ببینند، رسید.» (۴۹)

۱۰

مبارزه‌ی خانواده‌ی جان‌باختگان کُشتار بزرگ در مسیری طبیعی پیش رفت. گام دوم تهیه‌ی فهرستی از زندانیان سیاسی - عقیدتی بود، که در ماه‌های مرداد و شهریور ۶۷ سر به دار شده بودند؛ مجاهدین و چپ‌گرایانی که در سال‌های آغازین دهه‌ی شصت، بدون برخورداری از حداقل‌های حقوق یک «متهم سیاسی»، از دادگاه‌های شرع حکم گرفته بودند و دوره‌ی محکومیت‌شان را می‌گذراندند. به همت کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران (داخل کشور)، که با خانواده‌های داغ‌دار رابطه‌ای نزدیک داشت و بیش‌تر کوشندگان و کُنش‌گران را همسران، فرزندان، پدران و مادران جان‌باختگان وابسته به حزب توده ایران و سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) تشکیل می‌دادند، فهرستی از نام جان‌باختگان کُشتار بزرگ سال ۱۳۶۷ در مهر ماه ۱۳۶۸ تهیه شد، که در همان ماه به خارج از کشور رسید. این فهرست در برگیرنده‌ی نام ۱۳۴۵ تن از جان‌باختگان کُشتار بزرگ بود. «بانگ‌رهای»، ارگان کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران (داخل کشور)، در سرسخ‌ن‌اش تاکید کرد، که این فهرست ۱۳۴۵ نفره، تنها در برگیرنده‌ی نام «برخی از هزاران» جان‌باخته‌ی آن «قتل عام وحشیانه» است. (۵۰) سزاوار یادآوری است، که فهرست کانون حمایت... به مراتب دقیق‌تر و فراگیرتر از نخستین فهرست اعدام شدگانی است، که در نیمه‌ی دوم آذر ماه در دو هفته‌ی «انقلاب اسلامی (در هجرت)» چاپ شد؛ (۵۱) نیز پُرشمارتر از فهرستی، که سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) در دی ماه ۶۷ انتشار داد. و گفتنی است که مجاهدین خلق ایران، گر چه نخستین سازمانی بودند که رقم روشنی از شمار اعدامین تابستان ۶۷ ارائه دادند، اما آمار دوازده هزار «تیرباران شده» که از سوی رهبر این سازمان، مسعود رجوی، اعلام شد، نه تنها با نام، نام خانوادگی و وابستگی گروهی جان‌باختگان هم‌راه نبود، بلکه نشان از بی‌خبری مطلق رهبری مجاهدین از چند و چون کُشتار بزرگ داشت. (۵۲)

حزب کمونیست ایران و نیز کومه‌له، که تا پایان مهر ماه در گونه‌ای ناروشنی نسبت به برنامه‌ی کُشتار بزرگ زندانیان سیاسی - عقیدتی به سر می‌بردند، آن‌گاه که فهرستی از جان‌باختگان آن تابستان خونین به دست دادند، به اعلام نام اعضاء و هواداران‌شان بسنده کردند. (۵۳) این فهرست دقیق سی نفره در شماره‌ی آذر - دی ۱۳۶۷ «کمونیست» (ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران) اعلام شده است؛ زیر این عنوان: «در جریان موج اخیر تیرباران زندانیان سیاسی، تاکنون خبر اعدام سی تن از اعضاء، پیش‌مرگان و هواداران حزب کمونیست به دست‌مان رسیده است.»

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، که از مهر ماه «علیه حمام خون در زندان‌های ایران» در تک و تا بود و از «قتل عام

کردند. (۵۷) از پانزدهم شهریور نیز نام توده‌ای‌هایی را که از کشته شدن‌شان آگاهی می‌یافتند، در هفته نامه‌شان درج می‌نمودند. چاپ نامه‌های سه گانه‌ی منتظری به آیت‌الله خمینی در روزنامه‌ی «انقلاب اسلامی» (بیست و دوم اسفند تا ششم فروردین) تنها تایید این واقعیت هول‌ناک بود، که «چند هزار نفر در ظرف چند روز» در زندان‌های ایران اعدام شده‌اند. (۵۸)

۱۱

از آذر ماه ۱۳۶۷، خانواده‌ها هر صبح جمعه به خاوران رفته‌اند؛ و با چه مکافات‌ی. پاسداران مستقر در محل نگهداری‌ای که کمی پس از گشتار بزرگ در نزدیکی گورستان علم شد، اتوموبیل‌ها را بازرسی می‌کنند. خانواده‌ها را نیز، و با توهین و تحقیر. در گورستان هم دست از اذیت و آزارشان بر نمی‌دارند. نشانه‌هایی را که به یاد دل‌بندان‌شان بر زمین نشانده‌اند، لگدمال می‌کردند. گل‌هایی را که سر راه گورستان از بازار گل رضا می‌خریدند، پری می‌کردند و به دور می‌ریختند. سر به دنبال زنان سال‌خورده و داغ‌دیده می‌گذاشتند و آن‌ها را و می‌داشتند، تا هر چه زودتر از محل خاک‌سپاری عزیزان‌شان دل بر کنند.

با این همه، خانواده‌ها واپس ننشستند. شمار بزرگی از آن‌ها در پنجم دی ماه ۱۳۶۷ در برابر کاخ دادگستری گرد آمدند و کوشیدند وزیر دادگستری وقت، دکتر حبیبی، را ببینند و شکایت‌نامه‌ی‌شان را به دست او برسانند. علی‌رغم آن که برخی از خبرنگاران خارجی در محل حاضر بودند و ناظر اوضاع، پاسداران سد راه خانواده‌ها شدند و با ضرب و شتم، آن‌ها را پراکنده ساختند. در نامه‌ای که هرگز به دست وزیر دادگستری نرسید، آمده: «آقای دکتر حبیبی وزیر دادگستری، شما را به

عنوان وزیر «دادگستری جمهوری اسلامی مورد خطاب قرار می‌دهیم. در ماه‌های اخیر اقدامات هول‌ناکی در زندان‌های کشور ما به وقوع پیوسته است. اعدام هزاران تن از زندانیان سیاسی، که اکثر قریب به اتفاق آنان قبلاً محاکمه شده و حکم دریافت کرده و دوران محکومیت خود را سپری می‌کرده‌اند و حتا دوران محکومیت‌شان سپری شده بوده، موجی از حیرت و تاجر در افکار عمومی ایران و جهان برانگیخته است و همگان جویای پاسخی در خور برای این اقدام می‌باشند.

ما که مادر و پدر و بستگان این قربانیان هستیم، هر لحظه از خود می‌پرسیم چرا باید چنین بی رحمانه، این فرزندان برومندمان را به خاک و خون کشند؟ ادعاهایی که می‌خواهند اینان را به عملیات نظامی این یا آن گروه در مرزهای کشور منتسب کنند، با توجه به اوضاعی که در زندان‌ها حاکم بوده، به طور کلی باطل است. چرا که فرزندان ما در سخت‌ترین شرایط به سر می‌بردند.

هزاران نفر» در زندان‌های سراسر ایران خبر داده بود، در آذر ماه فهرست سی و هشت نفره‌ای به انتشار می‌رساند، که فراگروهی ست و برگزیده‌ی نام و نام خانوادگی و وابستگی تشکیلاتی به خون خفتگان. پیش از اعلام نام‌ها تاکید شده است، که: «از پایان جنگ ایران و عراق به این سو، هزاران زندانی به چوبه‌های دار و جوخه‌های تیرباران سپرده شده‌اند. گشتار سراسری ست و تقریباً در همه‌ی شهرهای ایران، هر جا که زندانیانی وجود دارند، حمام خون به پا شده است. تاکنون اسامی فقط چند تن از اعدام شدگان اخیر را می‌دانیم...» (۵۴) فهرست نخستین سازمان انقلابی کارگران ایران، در ماه‌های آینده، گسترده‌تر و همه جانبه‌تر می‌شود و سر به صدها می‌زند. سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (اقلیت) هم که از نخستین سازمان‌های سیاسی‌ای بود، که «از موج جدید اعدام زندانیان سیاسی» خبر داده بود، در شهریور ماه اعلام کرد:

«طی یک ماه اخیر صدها تن از زندانیان سیاسی ایران، دسته دسته به جوخه‌های اعدام سپرده شده‌اند»، در دی ماه فهرستی از «فداییان اقلیت» جان باخته به انتشار رساند، که پنج نفر از بیست و هفت نفر آن یا تنها نام خانوادگی داشتند و یا تنها نام. در پیش‌گفتار این فهرست، که خطاب به کارگران و زحمت‌کشان نوشته شده، آمده است: «ابعاد جنایت هول‌ناک رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی در قتل عام زندانیان سیاسی ایران، روز به روز آشکارتر می‌گردد. هر چند هنوز اخبار دقیق و کامل این گشتار هول‌ناک به دست نیامده، اما اخبار، اسناد و گزارشات محدودی که طی چند ماه اخیر انتشار یافته، گویای این حقیقت است که این جنایت رژیم عظیم‌تر و هول‌ناک‌تر از آن چیزی است که در آغاز تصور می‌شد. این که دقیقاً چه تعداد از زندانیان سیاسی در این گشتار

دسته‌جمعی اعدام شده‌اند، هنوز نمی‌توان رقم دقیقی را ذکر کرد. اما اخبار رسیده از زندان‌های مختلف، حاکی است که تقریباً در تمام زندان‌ها، اکثریت زندانیان به جوخه‌ی اعدام سپرده شده و در برخی از بندها همه‌ی زندانیان سیاسی قتل عام شده‌اند. اکنون تعداد اعدامیان به چندین هزار تخمین زده می‌شود...» (۵۵)

حزب توده ایران نیز با حرکت از این نقطه، که «مشخصات عده‌ی زیادی از زندانیان اعدام شده به این علت که رژیم نام‌قربانیان جنایت خود را اعلام نمی‌کند، هنوز معلوم نشده است (و) تنها پس از آن که مبارزات مردم، جنایت‌کاران حاکم را مجبور به عقب‌نشینی کند و مجبور شوند از نو به خانواده‌ها اجازه بدهند از بستگان زندانی خود دیدن کنند، می‌توان پی برد که کدام زندانیان دیگر در میان هم سلول‌های خود نیستند» (۵۶) تا هفته‌ها پس از گشتار بزرگ، آماری از کشته شدگان ندادند و آن گاه که دادند، از «هزاران زندانی سیاسی... که به جوخه‌های مرگ» سپرده شدند، یاد



ملاقات‌های پانزده روز یک بار آن هم به مدت ده دقیقه از پشت شیشه و به وسیله‌ی تلفن و محرومیت اینان از داشتن هر گونه وسیله‌ی ارتباط با خارج زندان، که ما آن را در هفت سال اخیر از نزدیک تجربه کرده‌ایم، حقانیت ادعاهای ما را به اثبات می‌رساند. ما سؤال می‌کنیم: اگر اقدامات مقامات قانونی بوده است، چرا اعدام‌ها از چشم همگان پنهان نگاه داشته شد؟ ما سؤال می‌کنیم: اگر این اقدامات موجه بوده چرا صریحا اعلام نمی‌گردد؟ چرا باید ملاقات‌ها، که حق طبیعی هر فرد زندانی است، قطع شود؟ چرا فرزندان ما را در حصری که حتا بسیاری از مسئولین نیز به عنوان «نامحرم» در آن جا تلقی می‌گردند، گروه گروه به جوخه‌های اعدام سپرده‌اند؟ ما سؤال می‌کنیم: چرا مقامات با بازدید یک هیات بی طرف بین‌المللی از زندان‌ها و مذاکره با زندانیان و خانواده‌های زندانیان و قربانیان، مخالفت می‌نمایند؟ ما سؤال می‌کنیم: کدام اصل قانون اساسی به مقامات این اجازه را داده است، که چه در گذشته و چه در حال حاضر محاکمات خود را در پشت درهای بسته و آن هم در شرایطی که زندانی حق حتا یک کلام دفاع از خود را ندارد، انجام دهند؟ ما سؤال می‌کنیم: کدام محکمه، به چه اتهامی، در چه تاریخی، حکم اعدام عزیزان ما را صادر کرده است؟ آن هم در شرایطی که پرونده‌ی مثلا بنیاد نبوت، ماه‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد. در حالی که اتهامات و جرائم آن‌ها برای تمام مردم ایران مثل روز روشن است. ما سؤال می‌کنیم: کدام قانون اجازه داده است، که حکم اعدام دسته جمعی صادر کنند؟ و هزاران سوال ریز و درشت دیگر...» (۵۹)

در پی این عمل اعتراضی ست، که خانواده‌ها به سازمان‌دهی مراسمی در نخستین روز سال نو می‌پردازند. گردهم‌آیی بزرگ نوروز ۶۸، تنها نشان دهنده‌ی عشق و احترام خانواده‌ها به فرزندان، همسران و خویشان‌شان نبود؛ بیان پیوند استوار آنان با آرام‌گاه جگرگوشگان‌شان نیز بود. آن گردهم‌آیی، در عین حال، زمینه ساز جنب و جوش برای برگزاری هر چه پر شکوه‌تر آیین سالگرد جان‌باختگان آن تابستان خونین بود.

پنجم تا پانزدهم شهریور به عنوان «دهه‌ی شهدای فاجعه‌ی ملی ۱۳۶۷» اعلام می‌شود. کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران (داخل کشور)، «کلیه‌ی انسان‌های شریف و پاک... در سراسر کشور و از همه‌ی سازمان‌ها و نیروهای ترقی‌خواه کشور دعوت نمود تا در روز(جمعه دهم شهریور ۱۳۶۷) ضمن برگزاری مراسم بزرگداشت ویژه‌ی شهدای خود به منظور ابراز سپاس و ارج بی پایان نسبت به همه‌ی شهیدان به خون خفته‌ی خلق و برای احترام به بیکار متحد انقلابیون اسیر در سیاه‌چال‌های رژیم، فعالانه در برپایی مراسم شهدای راه صلح، آزادی و استقلال شرکت جویند.» (۶۰)

خانواده‌های داغ‌داری که با دسته‌های گل در روز دهم شهریور به سوی گورستان خاوران به راه افتادند، در حوالی خاتون‌آباد با دسته‌های مسلح پاسدارانی روبرو شدند که «اتوموبیل‌های مشکوک» را متوقف می‌کردند، سرنشینان را مورد بازرسی بدنی قرار می‌دادند و می‌کوشیدند آن‌ها را به خانه‌هاشان بازگردانند. با این حال، بسیاری توانستند خود را به گورستان برسانند، به خانواده‌هایی پیوندند که از سحرگاهان خود را به خاوران رسانده بودند و دسته‌گل‌هاشان را در جای جای گورستان افشاندند. حکومت اما مصمم بود، که این حرکت را در نطفه خفه کند و از پیدایش آیین بزرگداشت جان‌باختگان گشتار بزرگ سال ۱۳۶۷

پیش‌گیری نماید. هم از این رو پاسدارانش را به گورستان گسیل داشت. این‌ها با توهین و تهدید، ضرب و شتم و بازداشت شماری از شرکت‌کنندگان در مراسم، خانواده‌ها را به ترک خاوران واداشتند. در این روز، پاسداران به بهشت‌زهرای تهران و چند گورستان دیگر ایران نیز یورش بردند. گورستان‌هایی که شماری از مجاهدین اعدام شده در گشتار بزرگ را در خود جا داده‌اند.

برگزاری مراسم سال‌گرد جان‌باختگان تابستان ۱۳۶۷، در شهریور ماه ۱۳۶۸، اما بسی بیش از برگزاری یک بزرگداشت بود. این مراسم، نقطه‌ی عطف جنبشی بود برای دادخواهی و علیه فراموشی! نیروهای محرکه‌ی این جنبش، شماری از مادران و همسران و فرزندان و خواهران زندانیان چپ‌گرایی بودند، که در تابستان ۱۳۶۷ جان شیرین‌شان را از دست دادند. در سرلوحه‌ی جنبش، این خواسته‌ها درج می‌شود:

- ۱- اعلام تاریخ و دلیل بررسی دوباره‌ی پرونده‌ی جان‌باختگان؛
- ۲- اعلام تاریخ اعدام هر یک از زندانیان؛
- ۳- ارایه‌ی وصیت‌نامه‌ی زندانیان به خانواده‌هاشان؛
- ۴- اعلام محل دقیق خاک‌سپاری اعدام شدگان؛

خانواده‌ها اما در همان گام‌های نخستین که در راستای پی‌گیری خواسته‌هاشان برداشتند، دریافتند که گشتار بزرگ تابستان ۱۳۶۷ یک سر حکومتی ست و کم و کیف آن رازی سر به مهر (۶۱) با این حال، از پای ننشستند و پی ماجرا را گرفتند. آزادی جان بدربرندگان گشتارگاه‌های اوین و گوهردشت در پایان دهه‌ی هفتاد، آگاهی آن‌ها را نسبت به گوشه‌هایی از آن جنایت بزرگ افزایش داد. گریز زندانیان سیاسی - عقیدتی پیشین از ایران و پناهنده شدن‌شان به کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی، که با موجی از شهادت و روایت‌های دست اول از چند و چون گشتار بزرگ هم‌راه بود، جامعه‌ی ایرانیان تبعیدی و مهاجر را در موقعیت مناسب‌تری برای حساس کردن وجدان‌های بیدار قرار داد. تلاش کُش‌گران سیاسی، روشن‌فکران تبعیدی، حزب‌ها، شخصیت‌ها و تشکل‌های حقوق بشری در خارج از ایران برای روشن شدن چند و چون واقعیت آن رویداد هول‌ناک، سرانجام سبب شد نماینده‌ی ویژه‌ی کمیسیون حقوق بشر ملل متحد راهی ایران شود. او پیش از سفر با شماری از بستگان جان‌باختگان گشتار بزرگ به گفت‌وگو نشست.

«از برلن یک هیات سه نفره از اعضای خانواده‌ی اعدامی‌ها سال ۶۷ و زندانیان از طرف کمیته‌ی موقت زنان علیه اعدام در ایران به ملاقات گالیندوئیل به ژنو رفتند. در این ملاقات، عکس‌هایی از گورستان خاوران به هم‌راه آدرس این محل به او داده شد و او نیز به این هیات که من (میهن روستا) یکی از اعضایش بودم، تاریخ و محلی را که او برای ملاقات با این خانواده‌ها در ایران در نظر گرفته بود، اعلام کرد و از آنان خواست که به هر شکل که می‌توانند تاریخ این ملاقات را به اطلاع خانواده‌ها برسانند. من نیز پس از بازگشت طی مصاحبه‌ای با بی.بی.سی خبر را اعلام کردم...» (۶۲)

در پی این گام، خانواده‌ها برای تماس با فرستاده‌ی ویژه‌ی ملل متحد به برنامه‌ریزی برآمدند و اسناد لازم را فراهم آوردند، تا در روز موعود به دیدار او بروند. اما دستگاه اطلاعات جمهوری اسلامی هم بیکار ننشسته بود. برخی از خانواده‌ها را تهدید کردند، که اگر به دیدار گالیندوئیل بروند، فرزندان‌شان را به زندان می‌اندازند. برخی دیگر را نیز به بازجویی فراخواندند. (۶۳) طرح مسدود کردن



و مادرهای بیرون. یه وقت ما... یا بچه‌هامونو می‌گرفتند، می‌بردند کمیته‌ی هرندی تو شاه عبدالعظیم. یک شب، یک روز نگه می‌داشتند و تشنه و گشنه ولمون می‌کردند. از بس که ما رو می‌بردند، گفتیم پس بابا جان ما را هم نگه دارید و این قدر نبرید و بیاورید... یه روزی سال‌گرد اعدام یکی از بچه‌ها بود. دیدیم که ریخته‌اند از اوین و زن‌های پاسدار را آورده‌اند برای تفتیش ما. گفتند که به خط بایستید. همه به خط سر خاک ایستادیم. زن‌ها سوا، مردها سوا. همه را دونه دونه شناسایی کردند. بعد گفتند خانواده‌ی چهارزی بماند. از شش صبح تا چهار بعد از ظهر چله تابستان آن جا بودیم. یک روز هم رفتیم باز طرف خیابان معلم. کمیته‌ای بود، رفتیم آن جا. همه‌ی ما را به سالن آمفی تاتر کمیته بردند، در را بستند و گفتند: یکی یکی باید بگویید اسم بچه‌های تان چیست؛ اگر نگوید ما ملاقات‌ها را قطع می‌کنیم. گفتیم اسم فامیل و همه چیزهای بچه‌های ما را می‌دانید. می‌خواهید ملاقات‌ها را قطع کنید، قطع کنید. بالاخره آن جا باز ما را اذیت و آزار دادند و تا غروب تشنه و گشنه نگه داشتند و غروب ما را بیرون کردند.

ما مادران هم جمع می‌شدیم. پنجاه شصت تا می‌رفتیم دادگستری، بلکه کسی آن جا به داد ما برسد. جوابی به ما نمی‌دادند. می‌رفتیم مجلس. ما را راه دادند... رفتیم تو هر اتاقی، دیدیم یک آخوند نشسته است. می‌رفتیم تو. می‌گفتند بچه‌های شما آدم می‌کشند. هر وقت می‌رفتیم ملاقات، یه جور شکنجه و اذیت و آزار به ما می‌کردند. به عناوین مختلف ما را شکنجه دادند. اذیت کردند. دادگستری می‌رفتیم؛ وقتی مردم صف ما را می‌دیدند، می‌گفتند این جا گوشت میدان؟ این جا مرغ میدان؟ می‌گفتیم، نه. یه خانمی بود خانم الهی. همیشه می‌گفت، ما خون بچه‌هامون رو دادیم و ایستادیم جواب بگیریم که قبرشون کجاست. ما را متفرق می‌کردند. بیرون می‌کردند. یه روز مستقیم رفتیم بیت رهبری. خمینی هنوز زنده بود... ما را فرستادن تو. گفتند که: بچه‌هاتون تا هم کاری نکنند، غیر ممکن است که بیان بیرون.» (۶۷)

مادرها، اذیت و آزارها را تاب آوردند و میدان را خالی نکردند. به گفته‌ی مادر لطفی: «ما هر سال دهم شهریور حلوا درست می‌کنیم و خاوران را غرق گل می‌کنیم؛ البته می‌آمدند و اذیت می‌کردند. شیشه‌ی ماشین‌ها را می‌شکستند و مادرها را می‌زدند و بیرون می‌کردند.» (۶۸) و این چنین بود، که خاوران به گلستان خاوران تبدیل شد.

۱۳

این گلستان، در دل کافرستان، خاری بوده است در چشم رهبران و پایوران جمهوری اسلامی. در خرداد ماه ۱۳۸۴، ماموران وزارت

راه‌های منتهی به گورستان هم یکی دیگر از آن تدابیر امنیتی بود. این همه، خللی در عزم جزم مادران در دیدار با فرستاده‌ی ویژه ملل متحد ایجاد نکرد. وقتی گالیندوپل به ایران می‌رسد، مادران خاوران از هر گوشه‌ی تهران خود را به میدان آرژانتین رساندند. «مادری هم که پایش فلج بود، تمام ... اسناد و مدارک را در یک کیف گذاشته (بود)... این مادر را که روی ویل چیر نشسته بود... بردند جلوی در نگه داشتند، که اگر گالیندوپل آمد اسناد را به او بدهد. گالیندوپل را از در دیگر بردند و آن زن را آن قدر لگدمال کردند که...» (۶۴) حکومت ترفند دیگری هم به کار بست: «خانواده‌هایی را که فرزندان‌شان به دست مجاهدین ترور شده بودند، گرد آورده بود و امکان ملاقات آن‌ها با گالیندوپل را به عنوان شاکیان نقض حقوق بشر به وسیله‌ی مجاهدین فراهم کرده بود... از طرف دیگر، خانواده‌ها در محاصره‌ی زندانیانی که تواب بودند، قرار داشتند. آن‌ها شعار می‌دادند:

"اگر زندانی سیاسی ما هستیم، هنوز ما زنده هستیم." اکیسون خانواده‌ها عواقب بسیار برای‌شان به هم راه داشت. رژیم، فیلم آن‌ها را گرفته بود. عکس آن‌ها را در اختیار داشت و نامه‌های نوشته شده از طرف آن‌ها به جای آن که به هیات کمیسیون حقوق بشر برسد، همه در دست دادستانی اوین بود و به این وسیله، آن‌ها را به بازجویی می‌خواندند و تحت فشار قرار می‌دهند.» (۶۵)

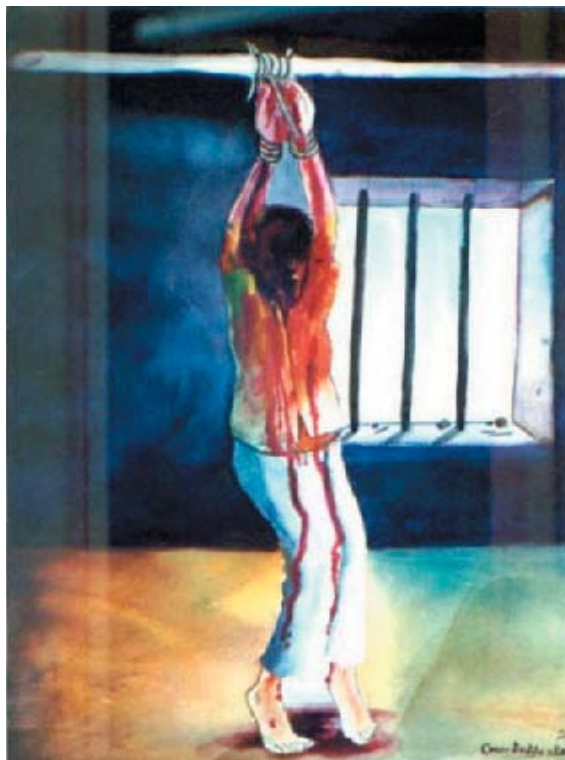
و حتا شماری‌شان را به زندان می‌اندازند. (۶۶) در این میان بر زبان‌ها می‌افتد، که گالیندوپل راه خاوران پیش می‌گیرد، به آن جا می‌رود و گورها و کانال‌ها را به چشم می‌بیند. شاهدی برای اثبات این ادعا، اما در دست نیست!

۱۲

به رسمیت شناخته شدن واقعیت

گورستانی به نام خاوران، خانواده‌ی جان‌باختگان چپ‌گرای تابستان ۱۳۶۷ را در موقعیتی خطیر قرار داد. از آن پس آنان نه تنها نگه‌دار مزار دل‌بندان‌شانند، که در جایگاه نگهبانان این نماد ایستادگی مردمان ایران در برابر خودکامگان اسلام‌گرا قرار گرفتند و امانت‌داران مهم‌ترین سند جنایت استبداد دینی در ایران. این واقعیت بر سردم‌داران و کارگزاران جمهوری اسلامی پوشیده نبوده است. آن‌ها هم نیک می‌دانند، که می‌بایست این سند بزرگ‌ترین جنایت‌شان را هر گونه شده، از بین ببرند. به گفته‌ی مادر ریاحی، که سه فرزندش به دست دژخیمان جمهوری اسلامی کشته شده‌اند:

«هزار بار آب آن جا را قطع کردند، نگذاشتند که ما کمی آب برداریم. دستشویی بود، خراب کردند. سایه بود، خراب کردند. هزار بار ارمی‌ها، بهایی‌ها دور تا دور آن جا را درخت کاشتند. این‌ها رفتند، کنند، انداختند دور. می‌گفتند این‌ها کافرند و نباید هیچ امکانی داشته باشند... چه آن‌ها که در زندان بودند شکنجه دیدند، چه پدر



اطلاعات به سراغ مادران خاوران رفتند و به آن‌ها گفتند: طرحی در دست دارند «برای سامان‌دهی گورستان» خاوران و تبدیل آن به گورستانی هم‌چون دیگر گورستان‌ها. (۶۹) فرزانه راجی، خواهر فرشید راجی که در هفدهم مهر سال ۱۳۶۰، درست هفده روز پس از دستگیری، در خاوران به خاک داده شد، وقتی خبر «سامان‌دهی» خاوران را می‌شنود، دل نگران می‌شود:

«به خودم گفتم... اضطرابت از چیست؟ اضطرابم نه از گور به گور شدن اوست و نه از ناپدید شدن قبرش. آن چه مرا مضطرب می‌کند، ناپدید شدن خودش است؛ خاطره‌اش است و پاک کردن اسمش از صفحه‌ی تاریخ. و می‌دانم اگر بخواهند این کار را بکنند، او خودش قادر نیست کاری بکند. تمام بار حفظ اون نام به عهده‌ی من است. حفظ صفحات و یا حتا کلماتی از تاریخ... می‌گویم نام عزیزان ما را از صفحه‌ی تاریخ خط نزنید. حتا اگر جای کافی برای گذاشتن سنگ قبر برای همه‌ی آنان نیست، اصلا سنگ قبر را فراموش کنید! بیاید و اسامی اعدام شدگان و مبارزین دفن شده در آن گورستان را بر لوحی در کنار در و یا بالای هر کانالی، که در هر کدامش ده‌ها جوان به خاک خفته‌اند، بنویسید. و بعد تمام آن گورستان را تبدیل به گلستانی کنید برای بازی بچه‌های‌شان و قدم زدن خواهران، برادران، مادران، پدران و همسران آن‌ها. مادران، خواهران، همسران، برادران، پدران و فرزندان آن‌ها می‌توانند به یاد عزیزان‌شان گل‌های آن گلستان را ببینند، اگر واقعا هدف انسانی‌ای در کار است. اگر که نیست، ترجیح ما این است که گورستان را به همان شکلی که هست حفظ کنیم.» (۷۰)

بیش و کم با چنین نگرشی‌ست، که خانواده‌های به خون پییدگان گل‌زار خاوران در پنج‌شنبه پنجم شهریور ۱۳۸۴ بیانیه‌ای دادند و اعلام کردند، که: «ما خانواده‌های اعدام شدگان گل‌زار خاوران اعلام می‌داریم، که عزیزان ما در گورهای عادی و به روش معمول فوت و دفن نشده‌اند که بتوان محل دفن آنان را به شکل عادی قطعه‌بندی کرد، بلکه بسیاری از این عزیزان در گورهای دسته جمعی مدفون شده‌اند. هم‌چنین اعلام می‌داریم، در صورت نیاز به سامان‌دهی گل‌زار خاوران، ابتدا لازم است نام و نشان، چگونگی و زمان اعدام، چگونگی و محل دفن تک تک این عزیزان مشخص گردد. پس از آن خود خانواده‌های قربانیان در مورد بازسازی گورستان اقدام خواهند کرد.» (۷۱)

* * *

از جعفر بهکیش سپاس گزارم، که این نوشته را موشکافانه بازخواند و سستی‌هایش را من در میان نهاد. ناگفته پیداست، که کاستی‌های نوشته یک‌سره متوجهی نگارنده است. ن.م.

* * *

منابع و مآخذ:

۱- خیابان خاوران، که شاه‌رگ ارتباطی محله‌ی خاوران است «از میدان خراسان آغاز شده و پس از پیوستن به بزرگ‌راه آهنگ به صورت بزرگ‌راهی به نام خاوران در می‌آید. خاوران محله‌ای پُر جمعیت با کوچه پس‌کوچه‌های زیاد و متراکم است. بزرگ‌راه خاوران، پس از گذر از سه راه افسریه (میدان بسیج مستضعفین)، نام بزرگ‌راه امام رضا را به خود می‌گیرد»، اطلس کامل تهران، تهران، موسسه‌ی گیتا شناسی، ۱۳۸۵، صفحه‌ی ۱۸۲.

۲- «کار»، سازمان چریک‌های فدایی خلق (اقلیت)، شماره‌ی ۱۱۲، سیزدهم خرداد ۱۳۶۰، افشای سند مربوط به توطئه‌ی سرکوب سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی.

۳- «کار»، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (اقلیت)، فوق‌العاده‌ی خبری شماره‌ی ۴، سال سوم، دوشنبه هشتم تیر ماه ۱۳۶۰.

۴- «قبرستان‌های عمومی تهران قبل از سنوات هزار و سیصد و چهار و پنج عبارت بودند از...سید ملک خاتون و امام‌زاده گل‌زرد (جنوب شرقی جاده‌ی خراسان)...»، جعفر شهری، تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم، موسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم، ۱۳۶۹، جلد یک، صفحه‌ی ۴۴۳.

۵- جهانگیر بنایان، یکی از برجسته‌ترین آرشیوتک‌های یهود ایران، درباره‌ی محلات و گورستان‌های یهودی تهران می‌نویسد: «اما قبرستان چهارم در جاده‌ی خراسان مابین قبرستان مسلمین و بهاییان قرار داشت. (منظور از «قبرستان مسلمین»، مسگرآباد است که در سال ۱۳۲۳ دایر گشت و در سال ۱۳۴۳ بسته شد، اطلاعات، دهم مرداد ۱۳۴۳). زمین این گورستان، شصت و چهار سال پیش (۱۳۱۱) خریداری شد و نقشه‌ی ساختمان مرکزی آن را یک مهندس یهودی از فراریان جنگ بین‌المللی دوم به نام بدانسکی تهیه کرد... سه سال قبل از انقلاب، از طرف دولت فشار زیادی بر انجمن کلیمیان وارد شد، که باید دفن اموات در این قبرستان ممنوع گردد. چون زمین‌های اطراف این گورستان تبدیل به خانه‌های مسکونی شده بود، انجمن تصمیم گرفت زمینی در جاده‌ی ساوه خریداری کند. قبرستان پنجم بازم در جاده‌ی خراسان، کمی دورتر از قبرستان چهارم خریداری گردید و هنوز فعال است. نمی‌دانم با ایجاد این گورستان جدید، بر سر گورستان چهارم چه آمده است. آیا اموات گورستان چهارم برجا مانده‌اند، یا این که باز هم تعدادی از آن‌ها را به ناچار و طبق روال گذشته به گورستان جدید منتقل کرده‌اند.» برگرفته از یهودیان ایران در تاریخ معاصر، مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایران، چاپ نخست پاییز ۱۹۹۶، آمریکا، صفحه‌ی ۲۳۵.

۶- بی.بی.سی، برنامه‌ی فارسی، بیست و هفتم اکتبر ۲۰۰۵، یادبود برای سربازان هندی در تهران، فرانسیس هریسون.

۷- «در تیر ماه ۱۳۶۰، پانزده نفر از اعضای سازمان پیکار در چاپ‌خانه‌ی زیر زمینی‌ای در تهران دستگیر و به فاصله‌ی دو روز محاکمه و تیرباران شدند. گورستان خاوران با خاک‌سپاری این پانزده تن افتتاح شد. جنازه‌های هیچ یک از این پانزده تن به خانواده‌های‌شان تحویل داده نشد، شسته نشد و (آن‌ها) با همان لباس‌ها که تیرباران شده بودند، غرقه به خون... در گورهای کم عمق دفن شدند... نشان هر قبر تکه مقوای صورتی‌ای بود، که مشخصات گور را با مداد روی آن نوشته بودند: (به مثل) ردیف ۶۰، شماره‌ی ۱۵، تیرباران بیست و یکم تیر ماه ۱۳۶۰...»، آرش اخوت، سایت اینترنتی:

asarname/۱۹۸۰/۰۱/ezzat-arash-okhovat.htm

تاریخ بیست و یکم تیر را آورده که نادرست است. درست سی و یکم تیر است. نگاه کنید به نشریه‌ی «پیکار»، ارگان سازمان پیکار در راه آزادی طبقه‌ی کارگر، شماره‌ی ۱۱۶، نهم شهریور ۱۳۶۰، صفحه‌ی ۵.

۸- نگاه کنید به: مهناز متین و ناصر مهاجر، و گورستانی چنان بی‌مرز شیار کردند، نشریه‌ی آرش، خرداد ۱۳۸۰، صفحه‌ی ۳۲.

۹- سند برگرفته از At War With Humanity، سازمان مجاهدین خلق ایران، ۱۹۸۲، صفحه ۱۶۰.

۱۰- میهن روستا، متن سخنرانی در شب‌های بزرگداشت اعدامی‌های سال ۱۳۶۷، که در سپتامبر ۲۰۰۲ از طرف کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید) در شهرهای گلن و استکهلم برگزار شد. عنوان این سخنرانی چاپ نشده، تاثیر شکنجه و اعدام بر خانواده‌های درگیر مساله‌ی زندان در ایران است.

۱۱- «ماه مهر گلستانه، پروازها و یادگاره‌ها»، شرکت سوپریم، ایالات متحده‌ی آمریکا، آبان ماه ۱۳۷۱، صفحه ۹۳.

۱۲- هشت تن از اعضای محفل ملی دوم عبارت بودند از: خانم ژینوس محمودی (نعمت) و آقایان مهدی امین امین، دکتر قدرت‌الله روحانی، دکتر سیروس روشنی، کامران صمیمی، جلال عزیزی، دکتر عزت‌الله فروهی بروجنی و دکتر محمود مجذوب. هفت تن از اعضای محفل تهران عبارت بودند از: خانم‌ها: شیوا اسدالله زاده، شیدرخ امیرکيا بقا و آقایان مهندس کوروش طلائی، اسکندر عزیزی، فتح‌الله فردوسی، خسرو مهندسی و عطاالله یآوری. نگاه کنید به ماه مهر گلستانه، پیشین، صفحات ۹۴ تا ۱۰۸.

۱۳- در این باره یکی از منابع معتبر بهایی گزارش داده است: «این اقدام غیرانسانی پیش از این، در زمان ریاست جمهوری آقای رفسنجانی در تهران صورت پذیرفت. گلستان جاوید بهاییان، که در محل فرهنگ‌سرای خاوران فعلی واقع بود، توسط نیروهای دولتی گودبرداری شده و تمام اجساد بهاییان که از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۶۰ در آن جا مدفون بودند به جایی نامعلوم برده شدند. تمام شهدای بهایی پیش از سال ۱۳۶۰ نیز در این محل مدفون بودند. نامه‌ها و تظلمات افراد جامعه بهایی به جایی نرسید و دولت ایران با وجود این که بر طبق شریعت اسلام، اجازه‌ی نبش قبر پیش از گذشت سی سال از دفن اموات را

ندارد، به خود اجازه داد که بسیاری از اجساد که هنوز ده سال هم از مرگ‌شان نگذشته بود، نبش قبر نماید. این در حالی است، که گورستان سابق بهاییان در جوار گورستان یهودیان قرار داشت، ولی عملیات به گونه‌ای صورت پذیرفته بود تا تنها بخش مربوط به بهاییان تخریب شود.» سروها به جای سروقدان، پیام نور، چهارم بهمن ۱۳۸۷، <http://payamnur.com/founds/index.html>

۱۴- سند برگرفته از نشریه‌ی «کار»، سازمان چریک‌های فدایی خلق (اقلیت)، شماره‌ی ۱۱۲، سیزدهم خرداد ۱۳۶۰، پیش گفته.

۱۵- محمد، روزنامه‌نگار در تهران، گورستان خاوران - مدفون بی نام و نشان اعدامیان، بی.بی.سی.، برنامه‌ی فارسی، پنج‌شنبه اول سپتامبر ۲۰۰۵.

۱۶- جعفر بهکیش، نگاهی اجمالی به مبارزات خانواده‌های زندانیان

سیاسی در سال‌های شصت، سایت اینترنتی بیداران، هفتم مارس ۲۰۰۸.

۱۷ تا ۲۰- پیشین.

۲۱- ماه‌نامه‌ی «کار» (اکثریت)، شماره‌ی ۴۹، اول اسفند ۱۳۶۶، خبر داد که: «بر اساس اخباری که از سیاه‌چال‌های رژیم به خارج درز کرده است، حدود هفتاد نفر از زندانیان سیاسی در خطر اعدام قرار گرفته‌اند و جان‌شان در خطر جدی است. گزرمه‌های خمینی برای ایجاد جو وحشت و هراس در زندان، گروهی از مقاوم‌ترین زندانیان را بار دیگر به بی‌دادگاه برده‌اند و بی‌دادگاه‌های شرع در احکام صادره برای آن‌ها تجدید نظر کرده است... فشار مجدد و شکنجه‌های سنگین بر عده‌ای از زندانیان سیاسی پُر سابقه، فزونی یافته است تا در مصاحبه‌ی تلویزیونی آخوندها شرکت کنند. هویت انسانی و شخصیت انقلابی خویش را منکر شوند و اعتقادات آرمانی و سیاسی‌شان را نفی کنند. تعدادی از رزمنده‌ترین زندانیان سیاسی، که سال‌هاست بدون محاکمه در زندان به سر می‌برند، بلا تکلیف و در وضعیتی نگه داشته می‌شوند که

هر لحظه ساطور جلادان را بر گردن خویش احساس می‌کنند. اعمال محدودیت‌های بیش‌تر در شرایط زیستی زندانیان، کمبود محسوس در امکانات بهداشتی، درمانی و غذایی بر وخامت اوضاع ضدانسانی اسارت‌گاه‌های جمهوری اسلامی افزوده است. ملاقات برخی از زندانیان به دل‌خواه زندان‌بانان هر از چند گاه لغو می‌شود و برای مدتی نامعلوم به تعویق می‌افتد. در هفدهم دی ماه ۱۳۶۶، مقتدایی سخن‌گوی شورای عالی قضایی در گفت‌وگویی با رسانه‌های گروهی رسماً اعلام کرد که: «زندانیان سیاسی‌ای که در موضع خود باقی هستند و زندان هیچ‌گونه اثری بر روحیه‌ی آنان نداشته» آزاد نخواهند شد. حداقل شرایط آزادی برای این اسیران انقلابی، نوشتن «انرجارنامه» طبق فرم‌های وزارت اطلاعات رژیم، تعیین شده است.

مقتدایی در همان گفت‌وگو با بی‌شرمی خطاب به خانواده‌های زندانیان سیاسی گفت که: «به جای توسل به دیگران و ارسال نامه‌ها و تقاضاها، در ملاقات با فرزندان‌شان سعی کنند وضع روحی آنان را تغییر دهند، تا عمل‌کرد آن‌ها در زندان به نحوی باشد که نظر اعتماد مسئولان زندان را جلب کنند و واقعا اظهار ندامت کنند و از موضعی که دارند، بازگردند.»

۲۲- نگاه کنید به «چرا جمهوری اسلامی خواستار آتش بس شد؟»، نشریه‌ی «آغازی نو»، پاریس، شهریور ۱۳۶۷.

۲۳- خانم فروغ تاج‌بخش (مادر لطفی) به جان‌باخته‌ای به نام محمدی اشاره می‌کند و نیز سعید آذرننگ، که در پنجم خرداد ۱۳۶۷ همراه با انوشیروان لطفی اعدام شدند. اما «کار» (اکثریت) شماره‌ی ۵۳، اول تیر ماه ۱۳۶۷، با استناد به اطلاعیه‌ی عفو



بین الملل (هجدهم اوت ۱۹۸۸) از حجت محمدپور و حجت الله محبوبی به عنوان آن دو تئی نام می برد، که هم زمان با انوشیروان لطفی اعدام شدند. ایرج مصداقی نیز بر همین عقیده است. (نگاه کنید به «نه زیستن و نه مرگ»، جلد سوم، آلفابت ماکزیم، سوئد، ۱۹۸۳، صفحه ۱۰۲) از سویی دیگر، سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)، حزب توده ایران و نیز عفت ماهباز، تاریخ اعدام سعید آذرنگ را بیست و نهم تیر دانسته اند. نگاه کنید به «کار» (اکثریت)، شماره ۵۴، مرداد ماه ۱۳۶۷؛ کتاب شهیدان توده ای از ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۷، انتشارات حزب توده ایران، چاپ اول، آلمان، ۱۳۸۱، صفحات ۸۳ و ۸۴؛ عفت ماهباز، «فراموشم مکن»، نشر باران، سوئد، ۲۰۰۸، صفحه ۳۴۲.

۲۴- «کمونیست»، ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران، سال ششم، شماره ۴۶ و ۴۷، آذر و دی ۱۳۶۷، تاریخ تیرباران رحیم هاتفی را بیست و هشتم تیر ماه اعلام کرده است.

کمیته ی مرکزی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) در اطلاعیه ای درباره ی این جنایت که خطاب به «هم میهنان» نوشته شده، (سی ام تیر ۱۳۶۷)، می نویسد: «اطلاعات دیگری حاکی از آن است، که حکم اعدام پنجاه و پنج تن دیگر از فرزندان دلاور مردم ایران که در سیاه چال های جمهوری اسلامی به سر می برند، در بی دادگاه های رژیم تایید شده است. جان بسیاری از فرزندان اسیر شما در خطر جدی ست. رژیم تبه کار خمینی قصد دارد زندانیان سیاسی را گروه گروه، بی سر و صدا سر به نیست کند.» این هشدار که یا در شکل خبر به سازمان فداییان خلق (اکثریت) رسیده یا ارزیابی کمیته ی مرکزی آن زمان سازمان از روند رخ داده است، از سوی «اکثریتی ها» ترجمان عملی نمی یابد و به بن مایه ای برای یک کارزار مبارزاتی برای پیش گیری از فاجعه فرا نمی روید!

۲۵- ناصر مهاجر، «گشتار بزرگ»، برگرفته از کتاب زندان، جلد دوم، نشر نقطه، ایالات متحده ی آمریکا، ۱۳۸۰، صفحه ۳۳۵.

۲۶- بانو صابری، نامه ی همسر یکی از قربانیان گشتار شهریور ۶۷، «انقلاب اسلامی (در هجرت)»، جمعه چهارم شهریور ۱۳۸۴.

۲۷- ماه نامه ی «راه کارگر»، ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) دوره دوم، شماره ۵۵، مهر ماه ۶۷.

۲۸- «کار» (اکثریت)، دوره دوم، سال ششم، شماره ۶۱، اول اسفند ۱۳۶۷، صفحه ۱۱.

۲۹- پیشین، صفحه ۱۱.

۳۰- میهن روستا، پیشین.

۳۲- بنا به روایتی «در روزهای بیست و هفتم و بیست و نهم مرداد ماه، یک نسخه از طومار اعتراضی خانواده های زندانیان سیاسی که به امضای ۷۳۰ تن از اعضای این خانواده ها رسیده بود به کمیته ی بین المللی دفاع از زندانیان سیاسی (وابسته به سازمان ملل متحد در تهران) ارسال می شود.» «راه کارگر»، دوره دوم، شماره ۵۵، مهر ۱۳۶۷، صفحه ۲۲.

۳۳- «نامه ی مردم»، ارگان مرکزی حزب توده ی ایران، دوره ی هشتم، سال پنجم، شماره ۲۲۲، سه شنبه هشتم شهریور ۱۳۶۷. بنا به نوشته ی این هفته نامه، نامه ی سرگشاده به دبیرکل وقت ملل متحد را «گروه بزرگی از خانواده های زندانیان سیاسی در اوین بند آسایش گاه، بند یک و دو و سه و چهار (بالا و پایین)، بند ۳/۵ جهاد، کارگاه، سالن یک و پنج و شش گوهر دشت: بند یک الی دوازده اصلی و فرعی- و زندان های رشت، اصفهان، همدان،

تبریز، خرم آباد و شیراز... ارسال داشتند».

۳۴- روزنامه ی «انقلاب اسلامی (در هجرت)» در شماره ی ۱۸۵ خود، که در دهه ی آخر شهریور ماه ۱۳۶۷ انتشار یافت، خبر داد: «در تهران و شهرستان ها، تعداد بسیاری را اعدام کرده اند. بهانه ی دژخیمان این بوده است، که این زندانیان در اوین دست به شورش زده بودند و این شورش علامت آن بوده، که قابل اصلاح نیستند! خانواده ی زندانیان در قم به آیت الله مرعشی نجفی مراجعه می کنند و او نیز از منتظری می خواهد دخالت کند و جلوی اعدام ها را بگیرد. منتظری هم اقدام می کند. دادستان انقلاب به او می گوید: دستور شخص امام است. فرموده اند کار این ها را تمام کنید».

۳۵- عنوان «ضد انقلاب و به خصوص منافقین» از یادداشت پانزدهم مرداد ۱۳۶۷ آیت الله خمینی به آیت الله منتظری برگرفته شده. نگاه کنید به متن کامل خاطرات آیت الله حسینعلی منتظری (به هم راه پیوست ها)، اتحاد ناشران ایرانی در اروپا، چاپ دوم، دی ماه ۱۳۷۹، صفحه ۵۲۱.

۳۶- «کار»، ارگان سازمان چریک های فدایی خلق ایران (اقلیت)، سال دهم، شماره ۲۲۴، مرداد ۶۷، صفحه ۳۰.

۳۷- «نامه ی مردم»، ارگان مرکزی حزب توده ایران، دوره ی هشتم، سال پنجم، شماره ۲۲۱، سه شنبه اول شهریور ۱۳۶۷.

۳۸- پیشین.

۳۹- «انقلاب اسلامی (در هجرت)»، شماره ۱۸۴، هفتم شهریور تا بیستم شهریور ۱۳۶۷.

۴۰- «انقلاب اسلامی (در هجرت)»، شماره ۱۸۷، از هجدهم مهر تا اول آبان ۱۳۶۷. در همین شماره است، که برای اولین بار فاش می شود: «منتظری به خمینی نوشته است که "این چه کاری ست، که در زندان ها می کنند؟ جمعی خلافی کرده اند و به حبس هایی محکوم شده اند. سه سال و چهار سال، کم تر یا بیش تر از مدت محکومیت خود را گذرانده اند. حالا می آورند اعدام شان می کنند. این بر خلاف التزام ما به قانون و تعهد به میثاق های شرعی ست. چرا باید آن ها را برای کاری که نکرده اند، از نو بازخواست و اعدام کنند. این عمل مشروعیت نظام را به زیر سؤال می برد." خمینی به احمد گفته است به او بنویسید: "آقا، تذکر شما را در مورد ضد انقلاب وارد نمی دانند." اما منتظری که از فردای "تجدید بیعت با امام" از مطبوعات غایب شده است، در جمع های کوچک صحبت می کند و نوارهای حرف هایش را در شهرها پخش می کند." گذر زمان و انتشار نامه های سه گانه ی آیت الله منتظری، درستی گزارش «انقلاب اسلامی (در هجرت)» را به اثبات رساند!

۴۱- مادر ریاحی، مصاحبه ی ویدیویی، به همت گفت و گوهای زندان، ۱۳۸۶.

۴۲- بانو صابری، پیش گفته.

۴۳- www.ettelaat.nu/0509/news.a

۴۴- جعفر بهکیش، نگاهی اجمالی...، پیشین.

۴۵- «راه کارگر»، شماره ۵۷، آذر ۱۳۶۷، صفحه ۲۷.

۴۶- جعفر بهکیش، نگاهی اجمالی...، پیش گفته.

۴۷- به مثل، هواداران مجاهدین خلق از نهم تا پانزدهم آذر در دوازده کشور اعتصاب غذا کردند، نیز هواداران سازمان چریک های فدایی خلق (اقلیت) و راه کارگر در فرانکفورت. نگاه کنید به «انقلاب اسلامی (در هجرت)»، شماره ۱۹۱، چهاردهم تا بیست و هفتم آذر ۱۳۶۷.



که نام برخی از اعدام شدگان به نادرست در فهرست آمده است. جز آن هفتاد و هفت نام مشخص، به سیصد جان باختۀ فدایی اکثریت اشاره شده، «دویست نفر زندانیان عضو حزب توده» و چهارصد اعدام شده در زندان عادل آباد. شایان بازگویی است، که در گزارش تاکید شده: «پُر شمارترین اعدامیان، هوادار مجاهدین خلق هستند.» فهرست فداییان اکثریت دربرگیرنده‌ی نام «۴۳۸ قربانی فاجعه‌ی کُشتار زندانیان سیاسی» است، که از سوی این سازمان شناسایی شده بودند. در این فهرست، نام و نام خانوادگی کشته شدگان بنا بر حروف الفبا آمده است. در بیش تر موارد، وابستگی سازمانی جان باختۀ نیز آمده است. در بخشی از پیش‌گفتار فهرست می‌خوانیم: «این لیست ناقص است و همه چیز حاکی از آن است، که رقم واقعی اعدام‌ها قطعاً چندین برابر است. سران جنایت‌کار رژیم سیل خون به راه انداخته‌اند. تمام نیروهای دگراندیش را قتل عام می‌کنند. حتا عده‌ای از وابستگان خود رژیم نیز که با برخی سیاست‌های باند حاکم مخالف بوده‌اند، اعدام شده‌اند. هیچ گروه و حزب سیاسی مخالف رژیم ایران نیست، که نام شهیدانش جزو لیست اعدام شدگان اخیر نباشد. در میان قتل عام شدگان که تاکنون توسط منابع سازمان ما شناسایی شده‌اند، نام توده‌ای‌ها، فداییان و مجاهدین بیش از دیگران به چشم می‌خورد. از شکست فاشیسم تا امروز، چنین جنایتی با چنین ابعاد هولناک در هیچ کشوری سابقه نداشته است.» «برای متوقف کردن سیل خون در ایران، فریادرس می‌خواهیم»، «کار» (اکثریت)، دوره دوم، سال پنجم، شماره‌ی ۵۹، صفحه‌ی ۶.

۵۲- رقم دوازده هزار نفر را مسعود رجوی در جریان مصاحبه‌ای با رادیو مجاهد اعلام داشت (دهم آذر ماه). او منبع خبر خود را «یکی از گزارش‌های شورای عالی قضایی جمهوری اسلامی می‌نمایاند و می‌گوید: «در یکی از گزارش‌های شورای عالی قضایی خمینی، که برای دفتر خودش ارسال شده، آمده است که در این چند ماه، یعنی بعد از آتش بس تا همین اواخر، حدود شش هزار و چهارصد نفر از زندان‌های قزل‌حصار، گوهردشت و اوین تیرباران شده‌اند. طی این مدت، تعداد مجموع اعدام‌ها در کل کشور به حدود دوازده هزار نفر می‌رسد» برگرفته از: ایرج مصداقی، «نه زیستن و نه مرگ»، جلد سوم، چاپ اول، الفابت ماکزیم، ۱۳۸۳ سوئد، صفحه‌ی ۳۲۸.

هم‌چنین بیست کانون دفاع از زندانیان سیاسی و انجمن‌های دموکراتیک نیز در روز نوزدهم آذر (سال‌گرد صدور اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر) در اجتماع بزرگی در شهر بُن، «کشتار فجیع اخیر زندانیان سیاسی ایران» را محکوم کردند. در قطع‌نامه‌ای که در این روز خوانده شد، از جمله آمده است: «۱- ما خواستار قطع فوری قتل‌عام زندانیان سیاسی ایران و آزادی بی‌قید و شرط باقی‌مانده‌ی زندانیان هستیم. ۲- ما خواهان آنیم، که دولت‌ها به هر شکل ممکن رژیم جمهوری اسلامی را زیر فشار بگذارند، تا پیش از این مانع سفر هیات‌های بازرسی‌کننده از زندان‌های ایران نشود. ۳- ما خواستار آنیم، که هیات‌هایی از جانب مراجع بین‌المللی برای بررسی وضع زندان‌ها و تهیه‌ی گزارشی از گورهای دسته جمعی و دفاع از حقوق زندانیان سیاسی ایران اعزام شوند. ۴- ما از رسانه‌های گروهی آلمان و جهان می‌خواهیم اخبار جنایت‌های رژیم جمهوری اسلامی را در سراسر جهان بازتاب دهند. ۵- ما دروغ بزرگ مسئولین جمهوری اسلامی در تکذیب قتل‌عام زندانیان سیاسی ایران را افشا و به شدت آن را محکوم می‌کنیم.» «کار» (اکثریت)، دوره‌ی دوم، سال پنجم، شماره‌ی ۵۹، اول دی ماه ۱۳۶۷، (صفحه‌ی ۱۲). در این میان باید به «نامه‌ی کانون نویسندگان ایران (در تبعید)»، به دبیر کل سازمان ملل متحد و مدیر کل یونسکو نیز اشاره کرد (نوزدهم شهریور ۱۳۶۷، پاریس)، که در آن از جمله آمده است: «در هفته‌های اخیر، کشتار زندانیان سیاسی و موج دستگیری‌ها و حلق‌آویز کردن متهمان... گسترش بی‌سابقه‌ای یافته... اکنون فریاد با سرنیزه خفه شده‌ی هزاران اسیر سیاسی در ایران، از وجدان جهانی انتظار بازتاب دارد. نوبرانه‌ی میوه‌ی «صلح» از سوی رژیم جمهوری اسلامی برای مردم ما همین قتل‌عام‌هاست... وجدان جهانی در برابر این کشتارها چگونه می‌تواند بی‌تفاوت بماند... کانون نویسندگان ایران (در تبعید)، همه‌ی رسانه‌های گروهی و نهادهای دموکراتیک فرانسه و جهان را به یاری زندانیان سیاسی ایران، فرا می‌خواند.»

۴۸- جعفر بهکیش در گفت‌وگو با نگارنده، اردیبهشت ۱۳۸۸.
 ۴۹- فروغ تاج‌بخش در گفت‌وگو با سعید افشار، انوش، مرازنده کرد، «باران» (فصل‌نامه) شماره‌ی ۱۷ و ۱۸، پاییز و زمستان ۱۳۸۶، سوئد، صفحه‌ی ۲۱.

۵۰- «بانگ رهایی»، ارگان کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران و داخل کشور، شماره‌ی ۸ و ۹، مرداد و شهریور ۱۳۶۸.

۵۱- نحسین فهرست نام‌ها را «انقلاب اسلامی (در هجرت)» به دست داد (شماره‌ی ۱۹۱، چهاردهم تا بیست و هفتم آذر ۱۳۶۷). اهمیت این فهرست در آن است، که فاش می‌سازد کشتار زندانیان سیاسی در آن تابستان خونین سراسری بود و جز در اوین و گوهردشت تهران، در زندان‌های سمنان، شاهرود، رودسر، همدان و عادل‌آباد شیراز و... نیز به اجرا گذاشته شده بود. نکته‌ی مهم دوم در این فهرست، آن است که آشکار می‌سازد کشتار فراگروهی بوده و زندانیان سیاسی با گرایش‌های گوناگون را در بر گرفته است؛ از مجاهدین تا حزب توده، از اکثریت تا راه‌کارگر و اقلیت و... این فهرست، اما تنها نام هفتاد و هفت تن از جان‌باختگان تابستان ۶۷ را به دست می‌دهد. نام‌ها در مواردی دقیق و کامل نیستند. بعدها نیز دانسته شد،



بیان رجوی از چند جهت نادرست است. ۱- شمار زندانیان سیاسی ایران در آن لحظه‌ی تاریخی به دوازده هزار نفر نمی‌رسید. ۲- زندان قزل حصار سال‌ها بود که بسته شده بود. ۳- شکل اعدام در کُشتار بزرگ تیرباران نبود، بلکه حلقه‌آویز کردن زندانیان بود.

۵۳- در اعلامیه‌ی سوم مهر ۱۳۶۷، کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست ایران که عنوان «موج تازه‌ی شکنجه و اعدام در زندان‌های جمهوری اسلامی» بر خود دارد، می‌خوانیم: «... پس از دو ماه قطع کامل ارتباط زندانیان سیاسی با بیرون و محروم کردن آنان از ملاقات با خانواده‌های‌شان، اخبار وسعت گرفتن آزار و شکنجه و اعدام‌های وسیع‌تری در زندان‌های جمهوری اسلامی، انتشار می‌یابد... کارگران، مردم ستم‌دیده‌ی ایران!... با یورش تازه‌ی جمهوری اسلامی به مقابله برخیزید و جدی‌تر از پیش دفاع از زندانیان سیاسی و خواست آزادی زندانیان سیاسی را همه جا جزیی از مبارزات خود قرار دهید... خانواده‌های زندانیان سیاسی! رنج و مشقت شما بر هیچ کس پوشیده نیست. بی‌تردید هر کارگر و هر انسان آزاده‌ای در این جامعه اکنون خود را بیش از پیش شریک درد و رنج شما می‌یابد. شما در مبارزه‌تان برای دفاع از حقوق عزیزان دربندتان و در مبارزه برای آزادی آنان، تنها نیستید و نباید تنها بمانید. به یک‌دیگر ببینید. خستگی‌ناپذیر جنایات رژیم و وضع زندان‌ها را در میان توده‌های مردم افشاء کنید... دسته‌جمعی به ملاقات زندانیان بروید و بر تجمعات اعتراضی خود بیافزایید. بگذارید با تلاش شما برای دعوت همه‌ی مردم... فریادهای اعتراض علیه زندان‌های سیاسی بلند شود و کانون‌های مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی پا بگیرد. یورش تازه‌ی جمهوری اسلامی باید عقب رانده شود. به میدان آمدن شما کارگران و مردم ستم‌دیده، بی‌تردید این یورش تازه را عقب خواهد راند و درهم خواهد شکست. بگذار رژیم‌ی که برای پوشاندن ضعف و ترس خود به پیگرد، شکنجه و اعدام روی آورده است، ناقوس مرگ خود را در طنین این شعار که میلیون‌ها کارگر و ستم‌کش آن را فریاد خواهند کرد، بشنود: زندانی سیاسی آزاد باید گردد.» «کمونیست»، ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران، سال ششم، شماره‌ی ۴۴ مهرماه ۱۳۶۷. جمع‌بندی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست به رغم آگاهی‌شان از قطع ملاقات همه‌ی زندانیان دختر و پسر بود و خبرهای جسته و گریخته در باره‌ی اعدام‌های دسته‌جمعی در تهران، سقز، مهاباد و سنندج، که در همان شماره‌ی کمونیست درج شده است.

۵۴- دفتر سیاسی سازمان کارگران انقلابی در دهم مهرماه اعلامیه‌ای می‌دهد، که در آن آمده است: «رژیم جنایت‌کار جمهوری اسلامی به دنبال شکست در جنگ ارتجاعی هشت ساله، از ترس خیزش انقلابی توده‌های مردم، سرکوب فاشیستی خود را شدت بخشیده است. یورش به سنگر بی‌دفاع زندانیان سیاسی و برپایی حمام خون در این زندان‌ها، حلقه‌ی مقدم این سیاست ددمنشانه‌ی مرعوب ساختن توده‌هاست... تاکنون یک هزار تن در جریان این یورش مغول‌وار جلادان فقها به زندان‌ها، قربانی شده‌اند. اعدام بیست و سه تن در نیمه‌ی اول شهریورماه در زندان اوین، تصفیه‌ی خونین در زندان «فجر» اهواز که در اواخر مرداد آغاز شد و تا کنون به اعدام سی و شش تن از فرزندان دلاور خلق و انتقال سیصد تن از زندانیان با دلایل مشکوک به اصفهان منجر شده است، اعدام سی و شش نفر در بابل و نه نفر در کاشان، تجدید بازجویی و شکنجه‌ی زندانیان سیاسی در زندان عادل‌آباد شیراز و سپس تجدید

محاکمه‌ی کلیه‌ی آنان، تنها بیان‌گر گوشه‌ای از جنایات تازه‌ی رژیم در زندان‌هاست، که اخبار آن به تازگی به خارج درز کرده است. ... سازمان ما از همه‌ی احزاب، سازمان‌ها و شخصیت‌های انقلابی آزادی‌خواه و انسان‌دوست ایرانی و غیر ایرانی تقاضا می‌کند، که تا فرصت باقی‌ست برای مقابله با این کشتار وحشیانه با تمام نیرو تلاش کنند و فریاد اعتراض خود را علیه حمام خون در زندان‌های ایران هر چه رساتر سازند. ما به سهم خود از هر گونه اقدام مشترک در این راه استقبال می‌کنیم.» «راه کارگر»، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۵۵، مهرماه ۱۳۶۷، صفحه‌ی ۲.

۵۵- اطلاعیه‌ی مشترک سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (اقلیت) و سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، «کار»، سال دهم، شماره‌ی ۲۲۹، دی‌ماه ۶۷، صفحه‌ی ۵.

۵۶- «نامه‌ی مردم»، ارگان مرکزی حزب توده‌ی ایران، دوره‌ی هشتم، سال پنجم، شماره‌ی ۲۲۳، پانزدهم شهریور ۱۳۶۷، صفحه‌ی ۷.

۵۷- شهیدان توده‌ای، پیشین، صفحه‌ی ۴.

۵۸- «اعدام چند هزار نفر در ظرف چند روز» در نامه‌ی اول آیت‌الله منتظری به آیت‌الله خمینی آمده است (نهم مرداد ۱۳۶۷). سال‌ها بعد که آیت‌الله منتظری خاطراتش را تنظیم کرد (بهار ۱۳۷۹) با استناد به گفته‌ی «متصدیان» وقت، اعلام داشت که «دو هزار هشتصد یا سه هزار هشتصد نفر زندانی - تردید از من است - از زن و مرد را در کشور اعدام کردند.» پیشین، صفحه‌ی ۳۴۵.

۵۹- جعفر بهکیش، نگاهی اجمالی...، پیشین.

۶۰- «بانگ‌رهایی»، ارگان کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران و داخل کشور، شماره‌ی ۸ و ۹، مرداد و شهریور ۱۳۶۸.

۶۱- ناصر مهاجر، «کُشتار بزرگ» (با پیش‌گفتار تازه)، «نگاه» (نشریه‌ی کانون پژوهشی «نگاه»)، دفتر بیست و سوم، مارس ۲۰۰۹، صفحه‌ی ۳۱۰. <http://www.negah1.com/negah/negah>

۶۲- میهن روستا، پیش گفته.

۶۳- مینا انتظاری در گفت‌وگوی خصوصی با نگارنده.

۶۴- مادر ریاحی، پیش گفته.

۶۵ و ۶۶- میهن روستا، پیش گفته.

۶۷- مادر ریاحی، پیشین.

۶۸- مادر لطفی، «باران»، پیش گفته.

۶۹- امیر مصدق کاتوزیان در گفت‌وگو با پروانه میلانی (خواهر رحیم میلانی، که در سال ۱۳۶۰ اعدام شد)، رادیو فردا، یک‌شنبه بیست و هفتم اسفند ۱۳۸۵.

۷۰- فرزانه راجی، نام عزیزان ما را از صفحات تاریخ حذف نکنید، هشتم شهریور ۱۳۸۴ (سی و یکم اوت ۲۰۰۵)، تارنمای صدای ما.

۷۱- نامه‌ی سرگشاده به افکارعمومی درباره‌ی توطئه‌ی رژیم برای «سامان‌دهی» گل‌زار خاوران.

* * *

توضیح «نگاه»:

در روزهایی که نوشته‌ی ارزشمند و تکان‌دهنده‌ی «جنبش مادران خاوران» جهت درج در این دفتر «نگاه» آماده می‌شد، اعدام وحشیانه‌ی فرزند کمانگر، علی حیدریان، فرهاد و کیلی، شیرین علم‌هولی و مهدی اسلامیان، در نوزدهم اردیبهشت، دنیایی را در بهت و شوک فرو برد.

پیامد این جنایت سببانه‌ی جمهوری اسلامی، میرحسین موسوی در بیانیه‌ی خود - بی آن که به نفس اقدام شنیع و غیر انسانی اعدام، به مثابه تروریسم نقشه‌مند دولتی، اعتراض کند - تنها عدم «توضیحات روشن‌کننده از اتهامات و روند دادرسی» اعدام شدگان را موضوع پرسش و نقد قرار داد:

«اعلام اعدام ناگهانی پنج نفر از شهروندان کشور، بدون آن که توضیحات روشن‌کننده‌ای از اتهامات و روند دادرسی و محاکمات به مردم داده شود، شبیه روند ناعادلانه‌ای است که در طول ماه‌های اخیر منجر به صدور احکام شگفت‌آور برای عده‌ی زیادی از زنان و مردان خدمت‌گزار و شهروندان عزیز کشور ما شده است... چگونه است که امروز محاکم قضایی از آمران و عاملان جنایت‌های کهریزک و کوی دانش‌گاه و کوی سبحان و روزهای بیست و پنجم و سی‌ام خرداد و عاشورای حسینی می‌گذرند و پرونده‌های فسادهای بزرگ را باز نشده می‌بندند و به صورت ناگهانی در آستانه‌ی ماه خرداد، ماه آگاهی و حق‌جویی، پنج نفر را با حواشی تردیدبرانگیز به چوبه‌های دار می‌سپارند؟ آیا این است آن عدل علوی که به دنبالش بودیم؟»

عباس جعفری دولت‌آبادی، دادستان عمومی و انقلاب تهران در گفت‌وگو با نشریه‌ی «پنجره»، ضمن «تروریست» خواندن عزیزان اعدام شده و شرح اتهاماتی که تنها براننده‌ی جانینی چون اوست، به پرسش و نقد میرحسین موسوی نیز پاسخ داد: «حمایت از کسانی که مرتکب عملیات تروریستی شده‌اند و تعدادی از مردم را شهید کرده‌اند، از آن‌ها اسلحه کشف شده و علیه نظام اسلامی قیام کرده‌اند، چه معنایی دارد؟ کسانی که مدعی پیروی از خط امام (ره) هستند، چگونه می‌توانند آموزه‌های ایشان را که ایستادگی در برابر گروهک‌های معاند بود، فراموش کنند... در همان سال‌هایی که اعدام‌هایی بر اساس حکم حضرت امام (ره) علیه منافقین صورت گرفت، ایشان نخست‌وزیر بود. اگر چنین ادعایی دارد، چگونه در آن دوران خدمت کرد؟ وی حق ندارد احکام قطعی دادگاه‌ها را زیر سؤال ببرد و اظهارنظری کند، که باعث خرسندی و رضایت دشمنان نظام اسلامی شود.»

در ادامه، مهدی کروبی پای به میدان گذاشت و تلاش کرد، طی نامه‌ای به موسوی اردبیلی، به تاریخ سی‌ام اردیبهشت، از «امام» خود اعاده‌ی حیثیت کند:

«حضرت آیت‌الله العظمی حاج سید عبدالکریم موسوی اردبیلی... در روزگار سختی به سر می‌بریم و می‌دانم که حضرت عالی بهتر از من نسبت به شرایط آگاه هستید و بارها شنیده‌ام که با

بیان مطالبی متفاوت، نگرانی‌های خودتان را مطرح کرده‌اید... با اطلاع از این شرایط، تصمیم بر آن گرفتم تا از جایگاه یکی از دل‌سوزان این نظام و کشور با نگارش نامه‌ای نگرانی‌هایم را با شما در میان گذارم...

آن چه که موجب شد حضرت عالی مخاطب نامه‌ی این جانب قرار گیرید، تلاش‌هایتان برای شکل‌گیری نظام در کنار بنیان‌گذار آن و نقش مهم‌تان در استقرار نظام به عنوان یکی از اعضای شورای انقلاب، اولین دادستان کل کشور، ریاست قوه‌ی قضاییه و دیوان عالی کشور پس از شهید بهشتی و حضور در جایگاه امامت جمعه‌ی تهران برای سال‌های متمادی و مهم‌تر از همه وداع با قدرت برای رونق بخشیدن به حوزه‌های علمیه بوده است، که همگی به خصوص قرار گرفتن در جایگاه مرجعیت ایجاب می‌کند که از یک طرف به عنوان وظیفه‌ی شرعی و از طرف دیگر احساس مسئولیت نسبت به نظامی، که هم در استقرار و هم تثبیت آن نقش موثری داشته‌اید، برای عبور از فضای فعلی و نجات کشور از طریق انتقال واقعیت‌های جامعه به بزرگان نظام، رسالت خویش را به منظور برون‌رفت از فضای فعلی ایفا نمایید...

شما جزو نزدیک‌ترین یاران حضرت امام هستید و از نزدیک با آرا و اندیشه‌های ایشان آشنا هستید. همان طور که می‌دانید، حضرت امام سرمایه‌ای هستند که با انگشت تدبیر و با جایگاه علمی و معنوی‌شان توانستند این انقلاب را به پیروزی برسانند... اما متأسفانه در طول این سال‌ها، به جای آن که از مواضع و اندیشه‌های ایشان به صورت جامع سخن گفته شود تا نسل جدید با اندیشه‌های وی آشنا گردند، متأسفانه از سوی جریان‌های خاص به صورت گزینشی و بدون توجه به شان نزول سخنان، مواضع، آرا و اندیشه‌های امام خمینی بر اساس سلیقه و مصلحت خودشان مطرح می‌شود. مصیبت‌بارترین مسأله‌ای که اخیراً مطرح شده است و برای اولین بار چنین روندی را شاهد بودیم، این که در روزهای اخیر دادستان محترم تهران برای توجیه اقدام تشکیلات قضایی در رابطه با اعدام پنج نفر از شهروندان ایرانی و در پاسخ به مواضع کاندیداهای معترض انتخابات و به ویژه در رد سخنان نخست‌وزیر زمان امام به سال ۶۷ اشاره کرده و اعلام می‌کند، که چرا آقای موسوی در آن زمان به اعدام‌هایی که با حکم حضرت امام صورت گرفت، اعتراض نکردند. ایشان همان حرفی را می‌زند، که دشمن می‌گوید. تاکنون کسی در این باره این گونه حرف نزده است، چرا که تاکنون هیچ‌گاه ریز آن قضایا بررسی نشده و چرایی آن مشخص نیست و هنوز ماجرا در ابهام قرار دارد و معلوم نیست، که تا چه اندازه امام در این ماجرا دخالت داشته‌اند و به نظر می‌رسد که ایشان برای توجیه عمل کرد فعلی دستگاه قضایی در این شرایط چنین مسایلی را بیان می‌کنند...

هر چند همین اندازه از نامه‌های رد و بدل شده بین سران و مسئولین قدیم و جدید جمهوری اسلامی سرمایه، توحش و بربریت کُل این رژیم - از بالا تا پایین - را به وضوح آشکار می‌کند؛ اما با این همه، فتوای خمینی برای کشتار زندانیان سیاسی، نقش مستقیم موسوی اردبیلی در این جنایت کم‌نظیر تاریخی، و هم‌راهی امثال موسوی و کروبی با آن‌ها، در اسناد

زیر، پرده‌ی ریاکاری «اصلاح طلبان» امروزی جمهوری اسلامی سرمایه را به کناری می‌زند و ماهیت غیر انسانی همگی آنان را برملا می‌کند.

فتوای خمینی برای کشتار زندانیان سیاسی

۳- در مورد رسیدگی به وضع منافقین، آیا پرونده‌های منافقینی که در شهرستان‌هایی که خود استقلال قضایی دارند و تابع مرکز استان نیستند، باید به مرکز استان ارسال گردد یا خود می‌توانند مستقلاً عمل کنند؟»

و خمینی، با شقاوتی کم‌نظیر، پاسخ می‌دهد:

«بسمه تعالی»

در تمام موارد فوق، هر کسی در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد، حکم‌اش اعدام است. سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید. در مورد رسیدگی به وضع پرونده‌ها در هر صورت که حکم سریع‌تر انجام گردد، همان مورد نظر است.

روح الله الموسوی الخمینی»

(منبع: خاطرات منتظری، شرکت کتاب، صفحه‌ی ۳۵۱)

در این بین، منتظری از این مکاتبات با خبر می‌شود و برای موسوی اردبیلی، که آن زمان رییس شعبه‌ی عالی قضایی بود، پیغام می‌دهد:

«مگر قاضی‌های شما این‌ها را به پنج یا ده سال زندان محکوم نکرده‌اند، مگر شما مسئول نبوده‌اید، آن وقت تلفنی به احمدآقا می‌گویید که این‌ها را مثلاً در کاشان اعدام کنند یا در اصفهان... شما خودت می‌رفتی با آن‌ها صحبت می‌کردی، که کسی که مثلاً مدتی در زندان است و به پنج سال زندان محکوم شده و روحش هم از فعالیت‌های منافقین خبردار نبوده، چطور ما او را اعدام کنیم.»

و افشاکنده‌تر آن که، جفری رابرتسون، در مقاله‌ای در روزنامه‌ی «گاردین»، چاپ انگلیس، با عنوان «سازمان ملل باید به کشتار دهه‌ی شصت رسیدگی کند»، میرحسین موسوی در کنار خامنه‌ای و رفسنجانی از مسئولین کشتارهای سال‌های شصت است، در سیزدهم ژوئن، می‌نویسد:

«... یک نفر دیگر هم در سال ۱۹۸۸ نخست وزیر بود: میرحسین موسوی، رهبر جنبش اصلاحی امروز ایران. موسوی در تبلیغات سال گذشته با سؤال‌هایی درباره‌ی واقعه‌ی ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) به چالش کشیده شد، اما از حرف زدن درباره‌ی آن کشتار امتناع کرد. در جریان تحقیقی که برای بنیاد عبدالرحمان برومند، که مقر آن در آمریکا است، انجام دادم، به مصاحبه‌ای برخوردیم که موسوی در دسامبر ۱۹۸۸ با تلویزیون اتریش انجام داده بود: موسوی در پاسخ به ادعاهای سازمان عفو بین‌الملل، غیر صادقانه گفت که: "زندانیان اعدام شده می‌خواستند شورش کنند."

وی گفت: "ما باید بر این توطئه غلبه می‌کردیم. از این جنبه، ما به هیچ وجه رحم نمی‌کنیم." او از روشن‌فکران غربی می‌خواهد، که از حق دولت‌های انقلابی برای «برخورد قاطع» با دشمنان‌شان حمایت کند. طنزآمیز است، حکومتی که او با ریاکاری از آن حمایت می‌کرد، بدون رحم با هواداران او برخورد می‌کند.»

به راستی که، شقاوت و وقاحت این جماعت را هیچ سقفی نیست!

«بسم الله الرحمن الرحيم
از آن جا که منافقین خائن به هیچ وجه به اسلام معتقد نبوده و هر چه می‌گویند از روی حیله و نفاق آن‌هاست و به اقرار سران آن‌ها از اسلام ارتداد پیدا کرده‌اند، و با توجه به محارب بودن آن‌ها و جنگ‌های کلاسیک آن‌ها در شمال و غرب و جنوب کشور با هم‌کاری‌های حزب بعث عراق و نیز جاسوسی آنان برای صدام علیه ملت مسلمان ما، و با توجه به ارتباط آنان با استکبار جهانی و ضربات ناجوانمردانه‌ی آنان از ابتدای تشکیل نظام جمهوری اسلامی تاکنون، کسانی که در زندان‌های سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند، محارب و محکوم به اعدام می‌باشند و تشخیص موضوع نیز در تهران با رای اکثریت آقایان حجت‌الاسلام نیری دامت افاضاته (قاضی شرع) و جناب آقای اشراقی (دادستان تهران) و نماینده‌ای از وزارت اطلاعات می‌باشد، اگر چه احتیاط در اجماع است، و همین طور در زندان‌های مراکز استان کشور رای اکثریت آقایان قاضی شرع، دادستان انقلاب و یا دادیار و نماینده‌ی وزارت اطلاعات لازم‌الاتباع می‌باشد، رحم بر محاربین ساده اندیشی است، قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا از اصول تردیدناپذیر نظام اسلامی است. امیدوارم با خشم و کینه‌ی انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام، رضایت خداوند متعال را جلب نمایید. آقایانی که تشخیص موضوع به عهده‌ی آنان است، وسوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند [اشداء علی الکفار] باشند. تردید در مسایل قضایی اسلام انقلابی، نادیده گرفتن خون پاک و مطهر شهدا می‌باشد. والسلام.
روح الله موسوی الخمینی»

اصل این فتوا، با دست خط خمینی، در کتاب خاطرات منتظری آمده، و در تارنماهای مختلف نیز منتشر شده است. احمد خمینی، در پشت این فتوا، از خمینی می‌پرسد:

«بسمه تعالی»

پدر بزرگوار، حضرت امام، مد ظله العالی پس از عرض سلام، آیت‌الله موسوی اردبیلی در مورد حکم اخیر حضرت عالی درباره‌ی منافقین ابهاماتی داشته‌اند، که تلفنی در سه سؤال مطرح کردند:

۱- آیا این حکم مربوط به آن‌هاست، که در زندان‌ها بوده‌اند و محاکمه شده‌اند و محکوم به اعدام گشته‌اند، ولی تغییر موضع نداده‌اند و هنوز هم حکم در مورد آن‌ها اجرا نشده است، یا آن‌هایی که حتا محاکمه هم نشده‌اند، محکوم به اعدامند؟

۲- آیا منافقین که محکوم به زندان محدود شده‌اند و مقداری از زندان‌شان را هم کشیده‌اند، ولی بر سر موضع نفاق می‌باشند، محکوم به اعدام می‌باشند؟